

# کتاب یوشع

## مقدمه

نام کتاب از نام یوشع جانشین موسی گرفته شده است. هدف کتاب یوشع نشان دادن وفا به عهد خدا در بخشیدن سرزمین کنعان به بنی اسرائیل می باشد. کتاب یوشع زمانی آغاز می گردد که موسی وفات کرده است. در حالیکه بنی اسرائیل در کنار شرقی دریای اردن خیمه زده بودند. خداوند به آنها فرمان عبور از دریا و تصرف سرزمین کنعان را صادر کرد. آنها تصرف سرزمین کنعان را با عبور از دریای اردن و به دست آوردن اریحا آغاز کردند. در هر دو مورد خدا در پیروزی آنها نقش اساسی بازی کرد. این پیروزی ها زمینه تصرف مناطق و شهرهای دیگر کنعان مثل عای، بیت ئیل و جبعون را مساعد ساخت. آنها بعداً شهرهای دیگری در جنوب و شمال کنعان را نیز متصرف شدند. حاکمیت اسرائیل بر تمام کشور با تقسیم کردن مناطق در بین قبایل اسرائیل و تعیین شهرهای پناهگاه و شهرهای لاویان با داشتن سرحدات مشخص تکمیل گردید. کتاب یوشع با ذکر مطالبی در مورد قبایل اسرائیل در شرق دریای اردن و وصیت یوشع و تجدید عهد در شکیم به پایان می رسد.

تصرف کنعان را نمی توان صرف به دلاوری و رزمندگی بنی اسرائیل نسبت داد، بلکه خدای قادر مطلق، رهبر مقرر کرده او، یوشع و قوم برگزیده خدا یعنی بنی اسرائیل در آن مشترکاً نقش داشتند.

یکی از عبارات برجسته کتاب یوشع این است: «پس حالا از خداوند بترسید و با اخلاص و وفاداری بندگی او را بکنید. خدایانی را که پدران تان در آن طرف دریای فرات و در مصر می پرستیدند، فراموش کنید و تنها خداوند را بپرستید. اگر نمی خواهید خداوند را پرستش کنید، پس همین حالا تصمیم بگیرید که چه کسی را باید پرستش نمائید. خدایانی را که پدران تان در آن طرف دریای فرات می پرستیدند یا خدایانی اموریان را که فعلاً در سرزمین شان زندگی می کنید؟ اما من و خانواده من بندگی خداوند را می نمائیم.» (یوشع ۲۴: ۱۴، ۱۵)

امید است که این تصمیم یوشع برای شما هم سرمشق باشد.

## فهرست مندرجات:

یوشع و تصرف کنعان: فصل ۱ - ۱۲

تقسیم کردن سرزمین: فصل ۱۳ - ۲۱

بازگشت قبایل به شرق دریای اردن و وصیت یوشع: فصل ۲۲ - ۲۳

تجدید عهد در شکیم: فصل ۲۴

## خداوند یوشع را مأمور می سازد

بعد از وفات موسی، خدمتگار خداوند، خداوند به دستیار موسی، یوشع پسر نون گفت: <sup>۱</sup> «بندۀ من موسی از جهان رفت. پس تو و همهٔ مردم اسرائیل آماده شوید تا از دریای اردن عبور کرده به سرزمینی که من به آن ها داده ام بروید. <sup>۲</sup> چنانچه به موسی گفته ام به شما هم می گویم که به هر جائیکه پای شما برسد، آنجا به شما متعلق خواهد بود. <sup>۳</sup> سرحدات آن سرزمین از جنوب به بیابان، از شمال به کوههای لبنان، از مغرب به سواحل مدیترانه و از مشرق به دریای فرات می رسند. و همچنین کشور حِتیان را در اختیار شما می گذارم. <sup>۴</sup> و تا که زنده باشی، هیچکس نمی تواند در برابر تو مقاومت کند. مثلیکه با موسی بودم با تو هم می باشم. و همیشه همراه تو بوده هیچگاهی ترک نمی کنم. <sup>۵</sup> با جرأت و دلیر باش، زیرا تو یک رهبر موفق برای قوم برگزیدهٔ من می شوی و قراریکه به پدران شان وعده داده ام، آن ها تمام آن سرزمین را تصاحب می کنند. <sup>۶</sup> بی جرأت و کمدل نباشی و هرکاری که می کنی باید مطابق احکام شریعت موسی باشد. چون اگر براه شریعت رفتار کنی به هر جائیکه قدم بگذاری کامیابی نصیب می شود. <sup>۷</sup> کلام تورات باید همیشه ورد زبانت

باشد و شب و روز به آن بیندیشی. به احکام آن توجه کرده از هر امر آن پیروی نمائی. پس در آنصورت کامران و موفق می شوی. <sup>۸</sup> باز می گویم که دلیر و با جرأت باش. ترس و شک را در دل خود راه مده، زیرا خداوند، خدای تو در همه جا همراه تو است.»

## آمادگی برای حمله

<sup>۹-۱۰</sup> پس یوشع به سرکردگان قوم امر کرده گفت: «به همه مردم در اردن بگوئید که آذوقهٔ خود را تهیه کنند، زیرا سه روز بعد از دریای اردن عبور می کنیم و سرزمینی را که خداوند به ما وعده فرموده است، متصرف می شویم.»

<sup>۱۱-۱۲</sup> یوشع به سرکردگان قبیلهٔ رُوبین و جاد و نیم قبیلهٔ منسی خاطر نشان کرده گفت: «کلام موسی، خدمتگار خداوند را بیاد داشته باشید که فرمود: «خداوند، خدای شما سرزمینی را که در شرق اردن است به شما می دهد که وطن و خانهٔ تان باشد.» با زنها، اطفال و گله و رمهٔ تان به آسودگی در آن زندگی کنید. اما مردان مسلح تان باید آماده برای جنگ، پیشاپیش قوم خود از دریا عبور کنند تا با آن ها در مورد تصرف آن سرزمین کمک نمایند. <sup>۱۳</sup> و همراه آن ها بمانند تا آنجا را که در غرب اردن است و خداوند وعدهٔ ملکیت آنرا به آن ها داده است بکلی تصرف کنند. وقتی که همگی آرام و آسوده شدند،

حالاً هم وقت دارید که اگر عجله کنید، شاید آن‌ها را دستگیر نمائید.»<sup>۶</sup> سپس راحاب آن دو نفر را بسر بام برد و زیر شاخه‌های کتان که بر بام چیده بود پنهان کرد.<sup>۷</sup> فرستادگان شاه از جاده‌ایکه بطرف اردن می‌رفت به تعقیب جاسوسان تا دریای اردن رفتند. و بعد از رفتن آن‌ها دروازه‌های شهر بسته شدند.

<sup>۸</sup>پیش از آنکه جاسوسان بخوابند، راحاب به سر بام رفت<sup>۹</sup> و به آن‌ها گفت: «من می‌دانم که خداوند این سرزمین را به شما می‌دهد. همهٔ مردم این سرزمین از شما می‌ترسند و هر وقتیکه نام قوم اسرائیل را می‌شنوند، به وحشت می‌افتند.<sup>۱۰</sup> و ما شنیده‌ایم که چون از مصر خارج می‌شدید، چطور خداوند بحیرهٔ احمر را برای تان خشک کرد و چگونه سیحون و عوج، دو پادشاه شرق اردن را از بین بردید.»<sup>۱۱</sup> بمجردی که خبر آن به گوش ما رسید، همگی از ترس شما، به وحشت افتادیم و دل و جرأت خود را از دست دادیم. بیشک که خداوند، خدای شما، خدای آسمان در عالم بالا و خدای زمین در دنیای پائین است.<sup>۱۲-۱۳</sup> پس حالا بنام خداوند قسم بخورید تا همانطوریکه من با شما با مهربانی رفتار کردم، شما هم با فامیل من بخوبی رفتار کنید. و به من اطمینان بدهید که قصد کشتن پدر، مادر، برادران، خواهران مرا و خانوادهٔ شانرا نخواهید داشت.»<sup>۱۴</sup> آن‌ها به راحاب گفتند: «اگر به آنچه می‌گوئیم عمل نکنیم، خدا ما را بکشد. و اگر تو از نقشهٔ ما چیزی به کسی نگوئی، البته وقتی

آنگاه می‌توانند به وطن خود، در شرق اردن، که خدمتگار خداوند، موسی به شما داده است، برگردند.»<sup>۱۶</sup> همگی موافقه کردند و گفتند: «هر چیزی را که به ما امر کردی بجا می‌آوریم و به هر جائیکه ما را بفرستی، می‌رویم.»<sup>۱۷</sup> و همانطوریکه از موسی در همه امور اطاعت کردیم از تو هم اطاعت می‌نمائیم. و دعا می‌کنیم، مثلیکه خداوند، خدای تو، همراه موسی بود، همراه تو هم باشد!<sup>۱۸</sup> و هر کسیکه با تو مخالفت نماید، یا از تو پیروی نکند کشته می‌شود. پس دلیر و با جرأت باش!»

## راحاب و جاسوسان

۲ پس یوشع، پسر نون دو نفر جاسوس را محرمانه از شطیم به کنعان فرستاد و گفت: «بروید و وضع و شرایط آنجا را و مخصوصاً از شهر اریحا را بررسی و مطالعه کنید.» آندو رفتند و در آنجا در خانهٔ زن فاحشه‌ای بنام راحاب شب را بسر بردند.<sup>۲</sup> به پادشاه اریحا خبر دادند و گفتند: «دو نفر اسرائیلی به کشور تان برای جاسوسی آمده‌اند.»<sup>۳</sup> پادشاه اریحا به راحاب پیغام فرستاده گفت: «مردانی که در خانهٔ تو هستند، جاسوس می‌باشند. آن‌ها را پیش من بیاور.»<sup>۴</sup> اما راحاب آن دو نفر را پنهان کرده گفت: «بلی، آن مردان نزد من آمدند، ولی من ندانستم که آن‌ها از کجا آمده بودند.<sup>۵</sup> و هنگام غروب آفتاب، پیش از آنکه دروازه‌های شهر بسته شوند، اینجارا ترک کردند. و نمی‌دانم که به کجا رفتند.

او گزارش دادند<sup>۲۴</sup> و گفتند: «حالا به ما ثابت شد که خداوند همه آن سرزمین را به ما داده است. علاوه‌اً تمام مردم آنجا بی نهایت از ما می ترسند.»

### قوم اسرائیل از دریای اردن عبور می کنند

۳ صبح وقت روز دیگر، یوشع و همه مردم اسرائیل از شیطیم حرکت کرده به کنار دریای اردن رفتند. و پیش از آنکه از دریا عبور کنند، در آنجا خیمه زدند.<sup>۲۵</sup> بعد از سه روز سرکردگان شان در سر تا سر اردوگاه رفتند و به مردم گفتند: «وقتی کاهنان را دیدید که صندوق پیمان خداوند را می برند، از اردوگاه تان خارج شوید و به دنبال آن ها بروید.<sup>۲۶</sup> چون شما راه را بلد نیستید، آن ها شما را راهنمایی می کنند. اما بیاد تان باشد که هرگز به صندوق پیمان خداوند نزدیک نشوید و کم از کم یک کیلومتر از آن فاصله داشته باشید.»<sup>۲۷</sup> یوشع به مردم گفت: «خود را پاک کنید، زیرا خداوند فردا معجزات بزرگی نشان می دهد.»<sup>۲۸</sup> بعد به کاهنان هدایت داد که صندوق پیمان خداوند را گرفته پیشاپیش مردم بروند. و آن ها هم طبق هدایت یوشع عمل کردند.

<sup>۲۹</sup> خداوند به یوشع فرمود: «امروز ترا پیش قوم اسرائیل سرفراز می سازم تا آن ها بدانند که چنانچه همراه موسی بوده ام با تو هم می باشم.<sup>۳۰</sup> به کاهنان حامل صندوق پیمان بگو که وقتی به ساحل دریای اردن رسیدند، در همانجا بایستند.»<sup>۳۱</sup> یوشع خطاب به مردم کرده

خداوند این سرزمین را به ما داد با شما با مهربانی و وفاداری رفتار می کنیم.»

<sup>۳۲</sup> بعد راحاب آن ها را با ریسمان از راه کلکین پائین کرد، چونکه خانه او در دیوار شهر آباد شده بود.<sup>۳۳</sup> و به آن ها گفت: «بسرکوه بروید و برای سه روز خود را در آنجا پنهان کنید تا آنهایی که در تعقیب شما هستند برگردند و آنگاه پی کار خود بروید.»<sup>۳۴</sup> آن ها به راحاب گفتند: «ما به این وعده ای که از ما خواستی وفا می کنیم.<sup>۳۵</sup> وقتیکه این سرزمین را به دست آوردیم این طناب سرخ را به کلکینی که ما را از آن پائین کردی ببند. و تو باید پدر، مادر، برادران، خواهران و تمام خانواده پدرت را در خانه ات جمع کنی.<sup>۳۶</sup> و هر کسیکه از خانه ات بیرون شود و به کوچه برود خودش به گردن خودش می باشد و گناه ما نخواهد بود. و اگر به کسیکه در خانه تو باشد و صدمه ای برسد، البته ما مسئول خواهیم بود.<sup>۳۷</sup> و اگر تو از نقشه ما به کسی اطلاع بدهی، آنوقت ما مجبور نخواهیم بود که به وعده خود که به تو می دهیم، عمل کنیم.»<sup>۳۸</sup> راحاب موافقه نمود و آن ها را روانه کرد. وقتی آن ها رفتند، او طناب سرخ را به کلکین بست.

<sup>۳۹</sup> آن ها بسرکوه رفتند و مدت سه روز در آنجا پنهان شدند. تا وقتیکه فرستادگان شاه برگشتند. آن ها سراسر کشور را جستجو کردند، ولی جاسوسان را نیافتند.<sup>۴۰</sup> آنگاه جاسوسان از کوه پائین شدند، از دریا عبور کرده پیش یوشع پسر نون برگشتند. و همه وقایع سفر خود را به

## دوازده سنگ در جلجال قرار داده شدند

۴ وقتیکه همه مردم به سلامتی از دریا عبور کردند، خداوند به یوشع فرمود: <sup>۳-۲</sup> «به آن دوازده نفریکه برای وظیفه خاص انتخاب شده بودند، بگو که هرکدام یک سنگ را از همان جای خشک دریا که کاهنان ایستاده اند بگیرند و به جائیکه امشب خیمه می زنید، بگذارند.» <sup>۴</sup> پس یوشع آن دوازده نفر نماینده قبایل اسرائیل را فراخوانده <sup>۵</sup> به آن ها گفت: «در دریای اُردن، جائیکه صندوق پیمان خداوند، خدای تان است، بروید و هر کدام تان یک سنگ را به نمایندگی از یک قبیله اسرائیل بر شانه خود ببرید. <sup>۶</sup> آن دوازده سنگ، کارهای بزرگ خداوند را بیاد می آورند که برای آن ها انجام داده است. و در آینده چون اولاده تان پرسند که این منار یادگار برای چیست. <sup>۷</sup> شما به آن ها بگوئید که وقتی صندوق پیمان خداوند از دریای اُردن عبور می کرد جریان آب قطع شد. بنابراین، این سنگها خاطره همیشگی این واقعه مهم خواهد بود.»

<sup>۸</sup> آن ها امر یوشع را بجا آوردند. و طبق فرمان خداوند به یوشع، آن ها دوازده سنگ را به نمایندگی از دوازده قبیله اسرائیل از دریای اُردن برده در جائیکه خیمه گاه شان بود، قرار دادند. <sup>۹</sup> یوشع هم دوازده سنگ را گرفته آن ها را در بین دریای اُردن، جائیکه کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند ایستاده

گفت: «بیائید و بشنوید که خداوند، خدای تان چه فرموده است. <sup>۱۰</sup> به این وسیله به یقین می دانید که خدای زنده در بین شما است و بدون شک کنعانیان، حِتیان، حویان، فرزیان، جرجاشیان، آموریان و یبوسیان را از سر راه تان دور می کند. <sup>۱۱</sup> شما باید بدانید که صندوق پیمان خداوند، خدائیکه مالک همه روی زمین است، شما را در عبور از دریای اُردن راهنمایی می کند. <sup>۱۲</sup> پس دوازده نفر را به نمایندگی از دوازده قبیله اسرائیل برای وظیفه خاصی انتخاب کنید. <sup>۱۳</sup> و به مجردیکه پای کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند که صاحب تمام روی زمین است، به آب دریای اُردن تماس کند، آب از جریان باز می ماند و مثل بند جابجا می ایستد و دیواری را تشکیل می دهد.» <sup>۱۴-۱۵</sup> در آن وقت سال چون موسم درو بود، آب دریا سیل آسا بود. مردم از اردوگاه حرکت کردند و کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند پیشاپیش آن ها براه افتادند. <sup>۱۶</sup> و به مجردیکه کاهنان پای بر آب گذاشتند، آبی که از طرف بالا جریان داشت، از حرکت باز ماند و در مسافتی دوری تا شهر آدم، در نزدیکی زرتان جمع شد و آب پائینتر از آن نقطه به بحیره شور سرازیر شد تا اینکه بستر دریا نمایان گردید. آنگاه تمام مردم از دریا عبور کرده به نزدیک اریحا آمدند. <sup>۱۷</sup> و کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند در همان حصه خشک دریا آنقدر منتظر ماندند تا همه مردم از دریا عبور کردند.

کرده گفت: «در آینده وقتی فرزندان تان بپرسند که این سنگها را برای چه در اینجا قرار داده اند،<sup>۲۲</sup> شما برای شان بگوئید که این سنگها به یادبود روزی در اینجا مانده شدند که مردم اسرائیل از بستر خشک دریای اُردن گذشتند.<sup>۲۳</sup> بگوئید که خداوند، خدای ما آب دریای اُردن را خشک کرد و تا زمانی آنرا خشک نگاهداشت که همگی از دریا عبور کردند. درست مثل همان معجزه ای که چهل سال پیش بوقوع پیوست، یعنی وقتیکه خداوند آب بحیره احمر را خشک کرد.<sup>۲۴</sup> و تا مردم روی زمین همه بدانند که قدرت خداوند چقدر عظیم است و شما هم از خداوند، خدای خود همیشه بترسید و به او احترام کنید.»

### فرمان ختنه در جلجال

پادشاهان آفوریان در غرب اُردن و همه پادشاهان کنعانیان در سواحل بحر مدیترانه، شنیدند که خداوند آب دریای اُردن را خشک ساخت و مردم اسرائیل همگی از آن عبور کردند. بنابراین، آن ها از مردم اسرائیل بسیار ترسیدند و دل و جرأت خود را از دست دادند.

<sup>۲</sup> بعد خداوند به یوشع فرمود: «از سنگ چقماق چاقو بساز و مردان بنی اسرائیل را بار دیگر ختنه کن.»<sup>۳</sup> پس یوشع چاقوهای چقماقی ساخت و مردان اسرائیل را بر تپه غلفه (یعنی تپه ختنه) ختنه کرد.<sup>۴-۵</sup> دلیل ختنه کردن بار دوم این بود که هرچند همه مردان جنگی اسرائیل وقتی مصر را ترک کردند ختنه

بودند، گذاشت. (آن سنگها تا به حال در همانجا قرار دارند.)<sup>۱۰</sup> کاهنان در جای خود باقی ماندند تا همه اوامر خداوند که ذریعه موسی به یوشع داده شده بود، مویمو اجراء شدند. در عین حال، مردم با عجله از بستر دریا عبور کردند.<sup>۱۱</sup> بعد از آنکه همگی به آن طرف دریا رسیدند، کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند پیشاپیش مردم براه افتادند.<sup>۱۲</sup> مردان قبیله رُوبین، جاد و نیم قبیله مَنَسی قرار هدایت موسی پیشتر از مردم دیگر حرکت کردند.<sup>۱۳</sup> و در حدود چهل هزار نفر، همگی مسلح و آماده برای جنگ از صحرای اریحا گذشتند.<sup>۱۴</sup> کارهای بزرگ خداوند در آن روز، یوشع را در نظر مردم صاحب عزت و قابل احترام ساخت. و او را مثل موسی در سراسر عمرش با نگاه قدر و بزرگواری می دیدند.

<sup>۱۵-۱۶</sup> خداوند به یوشع فرمود: «به کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند بگو که از دریای اُردن خارج شوند.»<sup>۱۷</sup> پس یوشع امر کرد و آن ها از دریا بیرون آمدند.<sup>۱۸</sup> و همینکه کاهنان از دریای اُردن خارج شدند و پای به خشکه گذاشتند، آب دریا دوباره به جریان آمد و دریا مثل سابق لبالب پُر شد.

<sup>۱۹</sup> روزیکه مردم اسرائیل از دریای اُردن عبور کردند، روز دهم ماه اول سال (مطابق دهم حمل) بود و آن ها در جلجال، در سرحد شرقی اریحا خیمه زدند.<sup>۲۰</sup> یوشع در آنجا دوازده سنگی را که از دریای اُردن آورده بودند، بصورت مَناری بالای هم قرار داد.<sup>۲۱</sup> آنگاه خطاب به مردم

در دست داشت، پیدا شد. یوشع پیش او رفت و پرسید: «تو دوست ما هستی یا دشمن ما؟»<sup>۴</sup> آن شخص جواب داد: «نی، بلکه من سپهسالار سپاه خداوند هستم.» یوشع به سجده افتاد و گفت: «آقا، به بنده تان چه امر می کنید؟»<sup>۵</sup> سپهسالار به او گفت: «کفشهایت را از پایت بکش، زیرا تو در یک جای مقدس ایستاده ای.» و یوشع اطاعت کرد.

### اریحا اشغال و ویران می شود

۶ مردم اریحا دروازه های شهر را از ترس مردم اسرائیل بسته کرده بودند که نه کسی داخل شده می توانست و نه خارج.<sup>۲</sup> خداوند به یوشع فرمود: «من شهر اریحا را با پادشاه و لشکر نیرومند آن به دست تو می دهم.<sup>۳</sup> تو با همه سپاه باید هر روزه برای شش روز بدور شهر بگردی.<sup>۴</sup> و هفت کاهن هر کدام با یک شیپور که از شاخ قوچ ساخته شده باشد، پیشروی صندوق پیمان حرکت کنند. در روز هفتم شهر را هفت مرتبه دور بزنی و کاهنان هم شیپور خود را بنوازند.<sup>۵</sup> و همینکه آواز بلند و طولانی شیپور کاهنان را شنیدید، همه مردم دیگر هم صدای خود را بسیار بلند کنند. آنوقت دیوارهای شهر اریحا فرو می ریزند و همه سپاه باید از هر سو به داخل شهر هجوم ببرند.»<sup>۶</sup> پس یوشع پسر نون، کاهنان را نزد خود فراخوانده به آن ها گفت: «صندوق پیمان را بگیرید و هفت نفر تان هر کدام با یک شیپور پیشاپیش صندوق پیمان حرکت کنند.»<sup>۷</sup> و به مردم گفت: «شما بروید و

شده بودند، اما در طی اقامت خود در بیابان، مردند و اطفال ذکوریکه از آن پس بدنیا آمدند هیچکدام ختنه نشده بود.<sup>۶</sup> قوم اسرائیل برای مدت چهل سال سرگردان بودند. و در آن مدت همه مردان جنگی که مصر را ترک کردند، درگذشتند. چون آن ها از خداوند اطاعت نکردند، بنابراین، خداوند قسم خورد که نگذارد پای هیچیک از آن ها در آن سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است و به مردم اسرائیل وعده فرموده بود، برسد.<sup>۷</sup> پس یوشع، پسران آن مردان را ختنه کرد که هرگز ختنه نشده بودند.

<sup>۸</sup> وقتی مراسم ختنه پایان رسید، تمام قوم در خیمه های خود ماندند تا زخم شان التیام یابد.<sup>۹</sup> خداوند به یوشع فرمود: «امروز من آن لکه و شرمی را که بخاطر غلامی در مصر از آن رنج می بردید از شما دور کردم.» بنابراین، آن جا را که در آن مراسم ختنه صورت گرفت جلجال (یعنی دور کردن) نامید که تا به امروز به همین نام یاد می شود.

<sup>۱۰</sup> بنی اسرائیل در دوران اقامت خود در جلجال مراسم عید فصیح را در شام چهاردهم ماه تجلیل کردند.<sup>۱۱</sup> و روز دیگر برای اولین بار از محصولات کنعان، نان فطیر و حبوبات آن سرزمین خوردند.<sup>۱۲</sup> دیگر متنا نبارید. بلکه در آن سال از محصولات زمین کنعان استفاده کردند.

### یوشع و مرد شمشیر به دست

<sup>۱۳</sup> یوشع در نزدیکی های شهر اریحا بود که ناگهان مردی که یک شمشیر برهنه

بر سر همهٔ مردم اسرائیل خواهد آمد. <sup>۱۹</sup> ولی تمام اشیای طلا و نقره، ظروف مسی و آهنی وقف خداوند می باشد و باید به خزانهٔ او آورد شود. <sup>۲۰</sup> آنگاه همه فریاد برآوردند و شیپورها را نواختند. و به مجردیکه صدای فریاد شان بلند شد دیوارها فرو ریختند. آنگاه سپاه اسرائیل از هر سو به داخل شهر هجوم بردند و آنرا فتح کردند. <sup>۲۱</sup> بعد همه چیز - زن و مرد، پیر و جوان، گاو، گوسفند و الاغ - را با دم شمشیر از بین بردند.

<sup>۲۲</sup> بعد یوشع به آن دو مردیکه برای جاسوسی به آن سرزمین آمده بودند گفت: «به خانهٔ آن زن فاحشه بروید و به وعده ایکه داده اید، وفا کنید. و او را با تمام وابستگانش نجات بدهید.» <sup>۲۳</sup> پس آن دو جوان جاسوس رفتند و او را یافتند و با پدر، مادر، برادران و همه خویشاوندانش از خانه اش به جائیکه در بیرون اردوگاه برای شان ترتیب داده بودند، آوردند. <sup>۲۴</sup> آنگاه شهر را با همه چیزی که در آن بود، آتش زدند، بغیر از طلا و نقره و ظروف و آلات مسی و آهنی را که در خزانهٔ خداوند نگهداشتند. <sup>۲۵</sup> به این ترتیب، یوشع را حاب فاحشه را با خویشاوندان او که در خانه اش بودند نجات داد، زیرا او آن دو جاسوسی را که به اریحا آمده بودند، پناه داده بود. (و اولادهٔ او تا به امروز در اسرائیل زندگی می کنند.)

<sup>۲۶</sup> سپس یوشع مردم را قسم داده گفت: «بر هر کسیکه بخوهد شهر اریحا را دوباره آباد کند لعنت خدا باد. کسیکه

به دور شهر بگردید و مردان مسلح هم بیشتر از صندوق پیمان خداوند و کاهنان بروند.»

<sup>۸</sup> قرار امر یوشع مردم براه افتادند و هفت کاهن شیپور شاخ قوچ را که با خود داشتند پیشاپیش صندوق پیمان خداوند به صدا درآوردند. <sup>۹</sup> مردان مسلح پیشاپیش کاهنان حرکت کردند و بقیهٔ لشکر هم پشت سر همه رفتند. <sup>۱۰</sup> یوشع به مردم گفت: «تا وقتیکه من به شما نگویم هیچ کسی نباید صدائی برآورد و یا آوازی از او شنیده شود.» <sup>۱۱</sup> در آن روز صندوق پیمان خداوند را یکبار به دورادور شهر بردند و بعد برگشتند و شب را در خیمه گاه خود بسر بردند.

<sup>۱۲-۱۴</sup> صبح وقت روز دیگر باز یوشع برخاست و کاهنان صندوق پیمان خداوند را گرفته در حالیکه شیپور خود را می نواختند با سپاه اسرائیل برای دفعهٔ دوم شهر را دور زدند. و به این ترتیب، برای شش روز همین کار را کردند.

<sup>۱۵</sup> ولی در روز هفتم هنگام طلوع صبح، برخاسته و هفت بار شهر را دور زدند. <sup>۱۶</sup> در دفعهٔ هفتم وقتیکه کاهنان شیپور خود را به صدا درآوردند، یوشع به مردم گفت: «فریاد کنید! زیرا خداوند این شهر را به ما داده است. <sup>۱۷</sup> اما شهر و همه چیزهایی را که در آن است، حرام می باشند، پس آنرا از بین ببرید. اما به را حاب فاحشه و خانوادهٔ او که به جاسوسان ما پناه داد، آسیب نرسانید. <sup>۱۸</sup> شما باید هیچ چیزی را به غنیمت نگیرید و همه چیز باید از بین برده شود. در غیر آن بلای مدهشی



سنگ) تعقیب کرده تقریباً سی و شش نفرشان را در سرازیری کوه کشتند. مردم اسرائیل به خاطر این واقعه جرأت خود را از دست داده و به وحشت افتادند.

یوشع و سرکردگان اسرائیل یخن خود را پاره کرده تا شام در برابر صندوق پیمان خداوند روی بخاک افتادند و خاک بر سر خود باد کردند<sup>۷</sup> و گفتند: «ای خداوند متعال، چرا ما را از اُردن عبور دادی و به اینجا آوردی تا به دست اموریان کشته شویم؟ کاش از آنطرف اُردن نمی آمدیم.<sup>۸</sup> خداوندا، حالا چه چاره کنیم؟ مردم اسرائیل همه فرار کرده اند.<sup>۹</sup> و اگر کنعانیان و دیگر کشورهای اطراف ما از این ماجرا باخبر شوند، ما را محاصره کرده همه را نیست و نابود می کنند. آنوقت چه کاری کرده می توانیم؟ و می ترسیم که به نام مقدس بی احترامی شود.»

خداوند به یوشع فرمود: «برخیز، چرا روی بخاک افتاده ای؟<sup>۱۰</sup> مردم اسرائیل همه گناهکار اند. به پیمانی که من با آن ها بسته بودم، وفا نکردند. چیزهای ممنوع را که باید از بین می بردند، برای خود گرفتند. دزدی کردند، دروغ گفتند و به دارائی خود افزودند.<sup>۱۱</sup> و از همین خاطر است که مردم اسرائیل در برابر دشمن مقاومت کرده نمی توانند و از آن ها فرار می کنند. و در نتیجه، خود شان باعث نابودی خود شده اند. و اگر آن چیزهای ممنوع را از بین نبرید، من دیگر با شما نخواهم بود.<sup>۱۲</sup> پس برخیز و به مردم بگو که خود را پاک کنند و

بخوهد تهداب آن را بگذارد، به قیمت جان پسر اولباری اش تمام می شود. هر شخصیکه بکوشد دروازه های آن را بسازد، خوردترین پسر خود را از دست می دهد.»

<sup>۱۲</sup> و خداوند با یوشع بود و نام او در سراسر آن سرزمین شهرت یافت.

## جزای گناه عخان

خداوند مردم اسرائیل را منع کرده بود که نباید از آن چیزهاییکه باید از بین برده شوند، برای خود بگیرند. اما فرمان خداوند اطاعت نشد، زیرا عخان پسر گرمی نواسه زبیدی کواسه زرح که از قبیله یهودا بود، امر خدا را بجا نیاورد. بنابراین، غضب خداوند بر بنی اسرائیل افروخته گردید.

یوشع چند نفر را از اریحا به شهر عای که در شرق بیت ثیل و در نزدیکی بیت آون بود، فرستاد تا معلوماتی درباره آن جا به دست آورند. آن ها بعد از آنکه مأموریت خود را به انجام رساندند، نتیجه بازرسی خود را به یوشع چنین گزارش دادند: «حاجت نیست که همگی برای حمله به شهر عای بروند. چون عای یک شهر بسیار کوچک است، فقط دو یا سه هزار نفر کافی است که آن شهر را فتح کنند، نه اینکه همه لشکر را بفرستیم.»<sup>۴</sup> بنابراین، در حدود سه هزار عسکر اسرائیلی رفتند و حمله را شروع کردند. اما اسرائیلی ها شکست خورده فرار کردند.<sup>۵</sup> عساکر عای آن ها را از دروازه شهر تا شباریم (یعنی معدن

چین شِنعاری، دوصد مثقال نقره و یک میله طلا به وزن پنجاه مثقال مرا وسوسه کرد و از روی حرص آن ها را برای خود گرفتم و در خیمه خود در زیر خاک پنهان کرده ام. و نقره زیر همه قرار دارد.»

<sup>۲۲</sup> یوشع چند نفر را فرستاد و آن ها به طرف خیمه دویدند و دیدند که واقعاً همه چیزها را در خیمه در حالیکه نقره در زیر همه قرار داشت، پنهان کرده بود. <sup>۲۳</sup> آن ها را از خیمه پیش یوشع و مردم اسرائیل آوردند و بحضور خداوند قرار دادند. <sup>۲۴</sup> پس یوشع همراه همه مردم اسرائیل، عخان پسر زرح را با نقره، چین، میله طلا، پسران، دختران، گاوها، خرها، گوسفندان، خیمه و همه دارائی اش گرفته در وادی عخور آوردند. <sup>۲۵</sup> یوشع به عخان گفت: «چرا اینهمه مصیبت را بر سر ما آوردی؟ حالا خداوند، خودت را به مصیبت گرفتار می کند!» آنگاه همگی عخان را همراه با فامیلش سنگسار کردند و بعد همه را در آتش سوختاندند. <sup>۲۶</sup> و توده بزرگی از سنگ را بر آن ها انباشتند که تا به امروز باقی است. به این ترتیب، خشم خداوند فرونشست. و بنابراین، آنجا را وادی مصیبت نامیدند.

### عای اشغال و ویران می شود

خداوند به یوشع فرمود: «همه جنگجویان خود را گرفته بدون ترس و تشویش به عای برو. من پادشاه عای را با مردم، شهر و کشور او به دست تو داده ام. <sup>۲</sup> همان معامله را که با اریحا و پادشاه آن کردی با عای و پادشاهش

برای فردا آماده شوند و برای شان بگو که خداوند، خدای اسرائیل چنین می فرماید: «شما مردم اسرائیل چیزهای ممنوع را که باید از بین برده می شدند برای خود نگهداشته اید و تا از آن چیزها صرف نظر نکنید، نمی توانید در برابر دشمن مقاومت نمایید. <sup>۱۴</sup> فردا صبح همه قبایل حاضر شوند و قبیله مسؤل را که خداوند مشخص می کند با تمام خانواده های خود پیش بیایند. بعد خانواده گناهکار را جدا کنید و هر عضو آن یکه یکه پیش بیاید. <sup>۱۵</sup> و آن کسیکه مال ممنوعه را برای خود گرفته است، با همه دارائی اش در آتش سوختانده شود، زیرا که آن شخص پیمان خداوند را شکسته و سبب شده است که اینهمه بدبختی ها بر سر اسرائیل بیایند.»

<sup>۱۶</sup> پس یوشع صبح وقت فردای آن روز برخاسته بنی اسرائیل را قبیله قبیله جمع کرد و قبیله یهودا مسؤل شناخته شد. <sup>۱۷</sup> بعد هر خانواده یهودا پیش آمد و قرعه بنام خانواده زرح اصابت کرد. آنگاه هر فامیل پیش آمد و فامیل زبیدی را جدا کردند. <sup>۱۸</sup> وقتیکه هر مرد فامیل زبیدی پیش آمد، عخان پسر گرمی نواسه زبیدی کواسه زرح از قبیله یهودا گناهکار شناخته شد. <sup>۱۹</sup> آنگاه یوشع به عخان گفت: «فرزندم، خداوند، خدای اسرائیل را تجلیل و تمجید کن و راست بگو که چه کرده ای؟» <sup>۲۰</sup> عخان جواب داد: «من در برابر خداوند، خدای اسرائیل واقعاً گناه کرده ام و کار بدی که از من سر زده است این است: <sup>۲۱</sup> از بین اموال غنیمت یک

سپاه پنجهزار نفری دیگر را فرستاد تا در غرب شهر، بین عای و بیت ٹیل برای کمک با قشون اصلی کمین بگیرد. و خودش شب را در وادی بسر برد. <sup>۱۴</sup>وقتی پادشاه عای سپاه یوشع را دید، فوراً دست به کار شد و لشکر خود را برای حمله به اسرائیل به وادی اُردن فرستاد. و غافل از اینکه یک دستهٔ دیگر اسرائیل در عقب شهر کمین گرفته اند. <sup>۱۵</sup>یوشع و مردان جنگی او چنان وانمود کردند که از دست آن‌ها شکست خورده بطرف بیابان فرار می‌کنند. <sup>۱۶</sup>به همه عساکری که در شهر بودند امر داده شد که به تعقیب اسرائیل بروند. به این ترتیب، آن‌ها از شهر دور شدند و شهر بی دفاع ماند. <sup>۱۷</sup>حتی یکنفر هم در عای یا بیت ٹیل باقی نماند و دروازه‌های شهر را باز گذاشتند و به تعقیب اسرائیل رفتند.

<sup>۱۸</sup>آنگاه خداوند به یوشع گفت: «نیزه‌ات را به طرف عای دراز کن، زیرا من آنرا به دست تو می‌دهم.» یوشع همچنان کرد. <sup>۱۹</sup>به مجردیکه دست یوشع بلند شد، سپاه اسرائیل که در کمینگاه بودند، فوراً به شهر حمله برده آنرا فتح کردند و آتش زدند. <sup>۲۰</sup>و چون مردان عای به پشت سر خود نگاه کردند، دیدند که دود از شهر بطرف آسمان بالا می‌رود. و راه فرار از هر سو بروی شان بسته شده بود، زیرا مردانیکه به بیابان فرار کرده بودند، برگشتند و بر آنهایی که تعقیب شان می‌کردند، حمله نمودند. <sup>۲۱</sup>وقتیکه یوشع و همراهانش دود را دیدند و فهمیدند که مردانیکه در کمین بودند، شهر را فتح کرده اند برگشتند و

هم بکن، اما این بار به تو اجازه می‌دهم که همه اموال و مواشی آن‌ها را که به غنیمت می‌گیری برای خود نگهداری. حمله را بصورت ناگهانی و از عقب شهر شروع کن.»

<sup>۳</sup>پس یوشع سپاه خود را آمادهٔ حرکت بطرف عای نمود. از آن جمله سی هزار عسکر دلیر را انتخاب کرد و هنگام شب آن‌ها را به آنجا فرستاد و گفت: <sup>۴</sup>«شما برای شهر در کمین باشید، اما بسیار دور نروید و برای یک حملهٔ ناگهانی بحال آماده باش قرار بگیرید. <sup>۵</sup>من با یک سپاه دیگر به شهر حمله می‌کنم. وقتیکه عساکر عای، مثل دفعهٔ گذشته برای مقابله آمدند، ما از آن‌ها فرار می‌کنیم. <sup>۶</sup>و آن‌ها به تعقیب ما می‌آیند. و چون از شهر به فاصلهٔ زیادی دور شدند، فکر می‌کنند که ما مثل گذشته از آن‌ها فرار می‌کنیم. <sup>۷</sup>آنوقت شما از کمینگاه خود بیرون آمده شهر را تصرف کنید، زیرا خداوند، خدای تان آنرا به دست شما می‌دهد. <sup>۸</sup>وقتیکه شهر را تصرف کردید، قرار امر خداوند آنرا آتش بزنید. این بود هدایت من به شما.» <sup>۹</sup>پس آن‌ها هنگام شب بسوی کمینگاه خود حرکت کردند. و در یک جایی که بین غرب عای و بیت ٹیل بود پنهان شدند. و یوشع شب را در اردوگاه خود بسر برد.

<sup>۱۰</sup>صبح روز دیگر، یوشع برخاست و سپاه خود را آماده کرد و با سرکردگان قوم رهسپار عای شد. <sup>۱۱</sup>و در نزدیک وادی که بین عای و آن‌ها واقع و در شمال شهر بود، اردو زد. <sup>۱۲-۱۳</sup>یوشع در آن شب یک

که افزار کارگران به آن‌ها نخورده باشند، بناء کنید.» و مردم در آنجا قربانیهای سوختنی و سلامتی برای خداوند تقدیم کردند.<sup>۳۲</sup> و یوشع در همانجا در حضور مردم اسرائیل یک نسخه احکام ده‌گانه و شریعت موسی را بر لوحه‌های سنگی نوشت.<sup>۳۳</sup> تمام قوم اسرائیل به شمول موسفیدان، فرماندهان نظامی، قاضیان و همچنین بیگانگان مقیم آنجا به دو دسته تقسیم شده مقابل هم ایستادند. نیم‌شان در پائین کوه جرزیم و نیم دیگر آن‌ها در پائین کوه عیبال ایستادند. و بین آن دو دسته، کاهنان لاوی و صندوق پیمان خداوند قرار داشتند و منتظر دعای برکت بودند. این مراسم قرار هدایتی که موسی، بنده خداوند سالها پیش داده بود، اجرا شد.<sup>۳۴</sup> بعد یوشع تمام قوانین نوشته شده در تورات را که شامل برکات و لعنت‌ها بود، برای‌شان خواند.<sup>۳۵</sup> تمام احکامی که موسی داده بود از سر تا به آخر برای مردم اسرائیل و زنان و اطفال‌شان و بیگانگانی که با آن‌ها بودند، خوانده شد.

### جبعونی‌ها حیلۀ جنگی به کار می‌برند

۹ وقتی خبر پیروزی اسرائیل به گوش پادشاهان کشورهای اطراف رسید، فوراً یک قشون متحد تشکیل دادند تا در مقابل یوشع و سپاه او بجنگند. اینها پادشاهان کشورهای غرب دریای اردن و سواحل بحر مدیترانه تا کوههای لبنان، یعنی حیتان، آقوریان، کنعانیان، فرزیان، حویان و یبوسیان بودند.

همه مردان عای را بقتل رساندند.<sup>۳۲</sup> سپاه اسرائیل که در شهر بودند، بیرون آمدند و از پشت سر به کشتار دشمن شروع کردند. و در نتیجه، نه کسی زنده ماند و نه کسی فرار کرده توانست.<sup>۳۳</sup> اما پادشاه عای را زنده دستگیر کرده نزد یوشع آوردند.

<sup>۳۴</sup> بعد از آنکه سپاه اسرائیل همه کسانی را که در خارج شهر بودند، کشتند، بداخل شهر رفتند و آنهایی را که زنده مانده بودند با دم شمشیر هلاک کردند.<sup>۳۵</sup> در همان روز تمام نفوس عای که در حدود دوازده هزار زن و مرد بودند، کشته شدند.<sup>۳۶</sup> زیرا یوشع نیزه خود را که بطرف عای نشان گرفته بود، به همان حالت نگاه داشت تا زمانی که همه ساکنین آنجا نابود شدند.<sup>۳۷</sup> و طبق امر خداوند به یوشع، اسرائیل تنها رمه و اموال غنیمت را برای خود گرفتند.<sup>۳۸</sup> یوشع عای را به آتش زد و به خاکستر تبدیلش کرد. و تا امروز به همان حال باقی است.<sup>۳۹</sup> پادشاه عای را به دار زدند و جسد او تا شام آویزان ماند. هنگام غروب آفتاب، یوشع امر کرد که جسد او را از دار پائین کنند و پیش دروازه دخول شهر بیندازند. و بروی آن یک توده بزرگ سنگ را انباشتند که هنوز هم دیده می‌شود.

### تجدید پیمان

<sup>۳۰</sup> بعد یوشع قربانگاهی برای خداوند، خدای اسرائیل بر کوه عیبال ساخت.<sup>۳۱</sup> چنانکه موسی، بنده خداوند در کتاب تورات به مردم اسرائیل هدایت داده بود: «قربانگاهی از سنگهای ناتراشیده

کهنه و پاره شده اند، آنوقت نو بودند. و کفشها و لباس ما هم در این سفر طولانی کهنه شده اند.»<sup>۱۴</sup> مردم اسرائیل بدون اینکه بخود زحمت بدهند و با خداوند مشوره کنند، از توشهٔ راه آن ها خوردند.<sup>۱۵</sup> و یوشع با آن ها پیمان صلح بست و به آن ها اجازه داد که در آنجا زندگی کنند. و رهبران اسرائیل قسم خوردند که به پیمان خود وفادار بمانند.

<sup>۱۶</sup>سه روز بعد حقیقت آشکار شد و معلوم گردید که آن ها همسایهٔ شان می باشند.<sup>۱۷</sup> عساکر اسرائیل برای تحقیق رفتند و در روز سوم به آن شهرها که عبارت بودند از جبعون، کفیره، بیروت و قریهٔ یعاریم رسیدند.<sup>۱۸</sup> اما مردم اسرائیل صدمه ای به آن ها نرساندند، زیرا رهبران شان به نام خداوند، خدای اسرائیل قسم خورده بودند، بنابراین، آن ها بر رهبران خود قهر بودند که چرا با آن مردم پیمان صلح بستند.<sup>۱۹</sup> رهبران شان گفتند: «ما به نام خداوند، خدای اسرائیل قسم خورده ایم که به آن ها آسیب نرسانیم، بنابراین، با آن ها کاری نداریم.»<sup>۲۰</sup> و اگر کاری برخلاف قسمی که خورده ایم بکنیم، آنگاه به قهر و غضب خدا گرفتار می شویم.»<sup>۲۱</sup> رهبران شان اضافه کرده گفتند: «بگذارید که زنده بمانند.» پس آن ها خدمتگاران مردم اسرائیل شدند و قرار پیشنهاد رهبران آن ها چوب می شکستاندند و آب برای شان می آوردند.

<sup>۲۲</sup>یوشع مردم جبعون را نزد خود خواسته پرسید: «چرا ما را فریب دادید و گفتید که

۳-۴ اما چون مردم جبعون شنیدند که یوشع چه بلائی بر سر اریحا و عای آورد، آن ها به نوبهٔ خود حيله ای سنجیدند و چند نفر را پیش یوشع فرستادند.<sup>۵</sup> آن ها لباس کهنه و کفشهای پاره پوشیدند و الاغها را با مشکهای پینه ئی شراب و نانهای قاق و پوپنک زده بار کردند.<sup>۶</sup> و به اردوی یوشع در جلجال آمدند. به او و مردم اسرائیل گفتند: «ما از یک کشور دور آمده ایم تا یک پیمان صلح با شما ببندیم.»<sup>۷</sup> مردم اسرائیل به حویان جواب دادند: «ما چه می دانیم. ممکن است شما در همین نزدیکی ها زندگی کنید. پس ما نمی توانیم با شما پیمان ببندیم.»<sup>۸</sup> آن ها به یوشع گفتند: «ما خدمت شما را می کنیم.» یوشع از آن ها پرسید: «شما کیستید و از کجا آمده اید؟»<sup>۹</sup> آن ها جواب دادند: «ما از یک سرزمین دوردست آمده ایم، زیرا ما در بارهٔ خداوند، خدای شما شنیده ایم که چه کارهای حیرت آوری در مصر انجام داد.»<sup>۱۰</sup> و بر سر دو پادشاه اموری، سیحون پادشاه حبشون و عوج پادشاه باشان که در عشتاروت زندگی می کردند، چه بلائی آورد.<sup>۱۱</sup> بنابراین، رهبران و باشندگان کشور ما گفتند که توشهٔ سفر را گرفته به دیدن شما بیاییم و بگوئیم که ما در خدمت شما هستیم. پس بیایید با هم پیمان دوستی ببندیم.<sup>۱۲</sup> وقتیکه از خانه های خود حرکت کردیم، این نانها را که برای توشهٔ راه خود گرفتیم گرم و تازه بودند و حالا همه خشک و قاق شده اند.<sup>۱۳</sup> این مشکهای شراب که اینک

اَدُونی صَدَق، پادشاه اورشلیم به هوهام پادشاه جِبرون، فرام پادشاه یرموت، یافیع پادشاه لاختیش و ذبیر پادشاه عجلون پیامی به این مضمون فرستاد: «بیائید به من کمک کنید تا جِبعون را از بین ببریم، زیرا آن‌ها با یوشع و بنی اسرائیل پیمان صلح بسته‌اند.»<sup>۵</sup> این پنج پادشاه اموری، یعنی پادشاهان اورشلیم، جِبرون، یرموت، لاختیش و عجلون قوای خود را جمع کرده با همه سپاه خود در جِبعون آمدند و جنگ شروع شد.

<sup>۶</sup> مردان جِبعون در اردوگاه جلجال به یوشع خبر دادند و خواهش کرده گفتند: «ما را تنها نگذار! هرچه زودتر خود را به کمک ما برسان! ما را نجات بده! همه پادشاهان اموری که در کوهستانها زندگی می‌کنند، با سپاه خود برای حمله در اینجا جمع شده‌اند.»<sup>۷</sup> آنگاه یوشع با قشون اسرائیل از جلجال بسوی جِبعون حرکت کرد.<sup>۸</sup> خداوند به یوشع فرمود:

«از دشمن نترس. من پیروزی را نصیب تو کرده‌ام. هیچکدام آن‌ها نمی‌تواند در برابر تو مقاومت کند.»<sup>۹</sup> پس یوشع و سپاه او تمام شب راه زدند تا به جِبعون رسیدند و یک حمله ناگهانی را بر اموریان شروع کردند.<sup>۱۰</sup> خداوند اموریان را بوحشت انداخت و یک تعداد بیشمار آن‌ها در جِبعون بقتل رسیدند و بقیه به دره کوه بیت حورون فرار کردند. و اسرائیل آن‌ها را تا عزیه و مقیده تعقیب کرده کشته می‌رفتند.<sup>۱۱</sup> فراریان وقتی می‌خواستند از دره کوه حورون پائین شوند، خداوند باران سنگهای آسمانی را تا عزیه بر سر

از یک کشور دور آمده‌اید، در حالیکه در همینجا زندگی می‌کردید؟<sup>۱۲</sup> پس حالا به لعنت خدا گرفتار شده‌اید! و از این ببعد در غلامی بسر می‌برید. چوب می‌شکنید و سقاء خانه خدا می‌باشید.»<sup>۱۳</sup> آن‌ها جواب دادند: «چون ما به یقین می‌دانستیم که خداوند، خدای شما به بنده خود موسی امر فرموده بود که تمام این سرزمین را به تو بدهد و تو همه باشندگان آنرا از بین ببری. بنابراین، ما از جان خود ترسیدیم و این کار را کردیم.<sup>۱۴</sup> حالا سرنوشت ما به دست شما است. هر چه صلاح شما باشد در حق ما بکنید.»<sup>۱۵</sup> پس یوشع آن‌ها را از دست مردم اسرائیل نجات داده نگذاشت که کشته شوند.<sup>۱۶</sup> اما یوشع از همان روز آن‌ها را مأمور کرد که برای مردم چوب بشکنند و برای خانه خدا در هر جائیکه ساختمان آن را برای عبادت انتخاب کند، آب بیاورند.

### آفتاب جابجا می‌ایستد

<sup>۱۷</sup> چون اَدُونی صَدَق، پادشاه اورشلیم شنید که یوشع عای را تصرف کرد و آنرا با خاک یکسان ساخت و پادشاه آنرا بقتل رساند، مثلیکه اریحا و پادشاه آنرا از بین برد و با مردم جِبعون پیمان صلح بست. و آن‌ها با مردم اسرائیل زندگی می‌کنند، بی‌اندازه ترسید. چون جِبعون مثل همه پایتخت‌های دیگر، یک شهر مهم و بزرگتر از عای بود و همچنین مردان دلاور و جنگجو داشت،<sup>۱۸</sup> بنابراین،

و از پشت سر بر آن‌ها حمله کنید و نگذارید که داخل شهر خود شوند! خداوند، خدای تان آن‌ها را به دست شما داده است.»<sup>۲۰</sup> یوشع و سپاه او به کشتار آن‌ها ادامه دادند و هر پنج لشکر دشمن را از بین بردند، اما یک تعداد کمی جان سالم بدر برده داخل شهر حصاردار شدند.<sup>۲۱</sup> بعد قشون اسرائیل بدون جزئی‌ترین تلفات جانی به اردوگاه خود برگشتند. و از آن به بعد کسی جرأت آنرا نداشت که حرف بدی دربارهٔ اسرائیل بزند.

<sup>۲۲</sup> بعد یوشع امر کرد که سنگ‌ها را از دهن مغاره بردارند و آن پنج پادشاه را به نزد او بیاورند.<sup>۲۳-۲۴</sup> و آن‌ها سنگها را از دهن مغاره برداشته پنج پادشاه اورشلیم، حبرون، یرموت، لایش و عجلون را بیرون آوردند و پیش یوشع بردند. آنگاه یوشع همهٔ قوم اسرائیل را جمع کرد و به فرماندهان نظامی گفت: «بیائید و پاهای تان را برگردن این پادشاهان بگذارید.»<sup>۲۵</sup> و اضافه کرد: «نترسید. شجاع و با جرأت باشید، زیرا خداوند این کار را در حق دشمنان تان می‌کند.»<sup>۲۶</sup> سپس یوشع، پادشاهان را کشت و اجساد آن‌ها را در پنج درخت آویخت و آن‌ها تا شام در درخت آویزان ماندند.<sup>۲۷</sup> هنگام شام یوشع امر کرد که اجساد آن‌ها را پائین کنند و در همان مغاره‌ای که پنهان شده بودند، بیندازند. سنگهای بزرگی را در دهن مغاره قرار دادند که هنوز هم در آنجا دیده می‌شوند.

شان آورد و همه را نابود کرد. و بسیاری از آن‌ها در اثر بارش سنگهای آسمانی هلاک شدند نه با شمشیر مردم اسرائیل.

<sup>۱۲</sup> در همان روزیکه مردم اسرائیل اموریان را شکست داد، یوشع در اجتماع اسرائیل بدربار خداوند چنین دعا کرد: «آفتاب بالای جبعون جابجا بایستد و مهتاب بر وادی ایلون توقف کند.»<sup>۱۳</sup> بنابراین، تا زمانیکه اسرائیل دشمنان خود را نابود نساخت، آفتاب جابجا ایستاد و مهتاب از جای خود حرکت نکرد. در این باره در «کتاب یاشر» ذکر شده است که آفتاب در وسط آسمان جابجا ایستاد و تمام روز غروب نکرد.<sup>۱۴</sup> نه پیش از آن و نه بعد از آن، کسی چنان روزی را ندیده است که خداوند آفتاب و مهتاب را از حرکت باز دارد. و این فقط بخاطر دعای یک بشر بود که خداوند برای مردم اسرائیل جنگ کرد.

<sup>۱۵</sup> بعد یوشع با همه سپاه خود به اردوگاه خود در جلجال برگشت.

### پنج پادشاه مغلوب می‌شوند

<sup>۱۶</sup> در حین جنگ آن پنج پادشاه فرار کردند و در مغارهٔ مقیده پنهان شدند.<sup>۱۷</sup> به یوشع خبر رسید که مخفیگاه آن پنج پادشاه را پیدا کرده‌اند و آن‌ها در مغارهٔ مقیده هستند.<sup>۱۸</sup> یوشع امر کرد که سنگهای بزرگی را به دهن مغاره بگذارند و چند نفر هم در آنجا پهره بدهند تا آن‌ها نتوانند از مغاره خارج شوند.<sup>۱۹</sup> به عساکر دیگر هدایت داد: «به تعقیب بقیهٔ دشمنان بروید

۳۸-۳۹ بعد یوشع به دبیر حمله کرد و آنرا هم مثل جبرون به دست آورد. پادشاه و شهرهای آنرا از بین برد. همه باشندگان آنجا را کشت و هیچ کسی زنده نماند.

۴۰ یوشع قرار امر خداوند، خدای مردم اسرائیل تمام آن سرزمین را که شامل کوهستان، منطقه جنوبی، وادی و دامنه های کوه بود، تصرف کرد. پادشاهان و مردم شان را از بین برد. همه را بکلی نابود کرد و هیچ زنده جانی را زنده نگذاشت. ۴۱ مبارزه یوشع از قادیس برنیع شروع شد و تا غزه و تمام سرزمین جوشن و جبعون رسید. ۴۲ همه پادشاهان و کشورهای شان را در یک زمان فتح کرد، زیرا خداوند، خدای اسرائیل برای شان جنگ می کرد. ۴۳ بعد یوشع و سپاه او به اردوگاه خود در جلجال برگشتند.

### پادشاهان متحد شمال

#### کنعان مغلوب می شوند

وقتی خبر فتوحات یوشع به گوش یابین، پادشاه حاصور رسید، یک پیام فوری به این پادشاهان فرستاد: یوباب پادشاه مادون، پادشاهان شمرون و آخشاف، ۲ پادشاهان کوهستان شمالی، پادشاهان عربی در جنوب کنروت و هامون، پادشاهان نافوت در غرب، ۳ پادشاهان کنعان در سمت شرق و غرب، پادشاهان اموریان، پادشاهان حتیان، پادشاهان فرزینان، پادشاهان بیوسیان در کوهستان، پادشاهان حویان در دامنه کوه جرمون در سرزمین مصفه. ۴-۵ آن ها همگی قوای خود را جمع کرده یک سپاه

### تسخیر سایر شهرهای اموری ها

۲۸ یوشع در همان روز به مقیده حمله کرده پادشاه آنرا کشت و همه مردم آنجا را بقتل رساند و هیچ کسی را زنده نگذاشت. و همان کاری را که در حق پادشاه اریحا کرده بود، در حق پادشاه مقیده هم کرد. ۲۹ بعد یوشع با سپاه خود از مقیده حرکت کرده به لینه حمله بُرد. ۳۰ خداوند اسرائیل را بر آن شهر و پادشاهش پیروز ساخت. هیچ کسی را زنده نگذاشت و بلائی را که بر سر پادشاه اریحا آورد بر سر این پادشاه هم آورد. ۳۱ یوشع و لشکر او از لینه به لاخلیش رفته آنرا محاصره کرد. ۳۲ و خداوند در روز دوم بنی اسرائیل را در جنگ لاخلیش فاتح ساخت و کاریکه در لینه کرد در لاخلیش هم کرد. تمام مردم آنجا را کشت و هیچ کسی را زنده نگذاشت.

۳۳ آنگاه هورام، پادشاه جازر به کمک لاخلیش آمد، اما یوشع او را با سپاهش مغلوب کرد و یکنفر را هم زنده نگذاشت. ۳۴-۳۵ سپس یوشع با سپاه خود از لاخلیش به عجلون رفت و در روز اول آنرا محاصره و تصرف کرد و مثل لاخلیش همه باشندگان آنرا با دم شمشیر کشت. ۳۶-۳۷ بعد از آن یوشع با قوای خود از عجلون به جبرون رفت. پس از یک حمله آنرا فتح کرد. سپس پادشاه، شهرها و همه مردم آنجا را از بین برد و چنانکه در عجلون کرد در آنجا هم هیچ کسی را زنده نگذاشت و همه کسانی را که در آنجا بودند بکلی نابود کرد.



را که بنی اسرائیل به دست آوردند، برای خود نگهداشتند، اما همهٔ مردم را با دم شمشیر کشتند. و هیچ کسی و هیچ زنده جانی را زنده نگذاشتند.<sup>۱۵</sup> و یوشع طبق امر خداوند به خدمتگار خود موسی و هدایت موسی رفتار کرد و همه اوامر خداوند را موبمو اجراء کرد.

### خلاصهٔ فتوحات یوشع

<sup>۱۶</sup> به این ترتیب، یوشع تمام آن سرزمین را که عبارت بود از همه کوهستانها، منطقهٔ جنوبی، منطقهٔ جوشن، دشتها، وادی اُردن، کوهستان های اسرائیل و وادیهای آنرا تصرف کرد.<sup>۱۷</sup> و قلمرو اسرائیل از کوه حالق، در نزدیکی سعیر تا بعل جاد در وادی لبنان، در دامنهٔ کوه جرمون وسعت یافت. و یوشع پادشاهان شان را دستگیر کرد و به قتل رساند.<sup>۱۸</sup> این جنگ ها سالهای زیادی را در بر گرفت.<sup>۱۹</sup> تنها کسانی که با مردم اسرائیل صلح کردند، حویان، باشندگان جبعون بودند. ولی همه شهرهای دیگر را تصرف کردند و از بین بردند.<sup>۲۰</sup> چون خواست خدا بود که دلهای شان سخت باشند و با مردم اسرائیل جنگ کنند. و به این ترتیب، بر آن ها رحم نشود و بکلی از بین بروند. چنانکه خداوند به موسی فرموده بود.<sup>۲۱</sup> در عین حال، یوشع، عناقیانی را که در منطقهٔ کوهستانی جبرون، دبیر، عناب و کوههای یهودا و اسرائیل زندگی می کردند، کشت و آن ها را با شهرهای شان بکلی نابود کرد.<sup>۲۲</sup> و از عناقیان یک نفر هم در سرزمین اسرائیل زنده نماند،

متحد تشکیل دادند که مثل ریگ دریا بشمار بود و همراه با اسپان و عراده های جنگی در کنار چشمه های میزوم اردو زده برای جنگ با اسرائیل آماده شدند.

<sup>۶</sup> خداوند به یوشع فرمود: «نترس، زیرا فردا در همین وقت همهٔ شان را کشته به دست مردم اسرائیل می دهم. رگ پای اسپان شان را قطع کنی و عراده های شان را آتش بزنی.»<sup>۷</sup> پس یوشع با سپاه خود به می روم رفت و با یک حملهٔ ناگهانی آن ها را شکست داد.<sup>۸</sup> و خداوند آن ها را به دست مردم اسرائیل تسلیم کرد. و عساکر اسرائیل دشمنان را تا به صیدون بزرگ و مسرفوت مایم در شمال و وادی مصفه در شرق تعقیب کرده همه را کشتند و یکی آن ها را هم زنده نگذاشت.<sup>۹</sup> و یوشع همان طوریکه خداوند امر فرموده بود با آن ها معامله کرد، رگ پای اسپان شان را قطع کرد و همه عراده جات شان را آتش زد.

<sup>۱۰</sup> یوشع در راه بازگشت حاصور را تصرف کرد و پادشاه آنرا کشت، زیرا حاصور در آن زمان نیرومندترین سلطنت ها بود.<sup>۱۱</sup> همه باشندگان آنجا را با شمشیر کشت. هیچ زنده جانی را زنده نگذاشت و خود حاصور را به آتش کشید.<sup>۱۲</sup> بعد به شهرهای دیگر هم حمله کرد. همه را از بین برد و پادشاهان شان را به قتل رساند. همانطوریکه موسی، خدمتگار خداوند هدایت داده بود.<sup>۱۳</sup> اما یوشع از تمام شهرهایی که بر تپه ها بنا شده بودند، تنها شهر حاصور را به آتش کشید.<sup>۱۴</sup> تمام غنیمت و گله و رمه

## پادشاهانی را که یوشع شکست داد

۷ پادشاهان دیگری را که یوشع و قوم اسرائیل شکست دادند، در غرب دریای اُردن بودند. و سرزمین آن‌ها را از بعل جاد، در وادی لبنان تا کوه حالق در جنوب، و دامنه کوه سعیر وسعت داشت و یوشع آنرا به دیگر قبایل مردم اسرائیل تقسیم کرد.<sup>۸</sup> این ساحه شامل کوهستان، دشت غربی، وادی دریای اُردن و دامنه‌های آن، بیابان و سمت جنوبی بود. و مردمانی که در آن سرزمین زندگی می‌کردند حِتیان، اُموریان، کنعانیان، فریزیان، حویان و بیوسیان بودند.<sup>۹-۲۴</sup> پادشاهانی را که قوم اسرائیل شکست دادند اینها بودند: پادشاه اریحا، پادشاه عای (همسایه بیت ثیل)، پادشاه اورشلیم، پادشاه جبرون، پادشاه یرموت، پادشاه لاختیش، پادشاه عجلون، پادشاه جازر، پادشاه دبیر، پادشاه جادر، پادشاه حرما، پادشاه عراد، پادشاه لبته، پادشاه عدولام، پادشاه مقیده، پادشاه بیت ثیل، پادشاه تفوح، پادشاه حافر، پادشاه عَفیق، پادشاه لشارون، پادشاه مادون، پادشاه حاصور، پادشاه شمرن مرؤن، پادشاه آکشاف، پادشاه تَعنک، پادشاه مِجدو، پادشاه قَادِش، پادشاه یُقِنعام در کَرَمَل، پادشاه دُر در نَافَت دُر، پادشاه اقوام در جلیل و پادشاه تِرزه. جمله سی و یک پادشاه.

## مناطقى که هنوز تصرف نشده بود

۱۳ وقتیکه یوشع پیر و سالخورده شد، خداوند به او فرمود: «تو حالا پیر و سالخورده شده ای و

اما بعضی از آن‌ها در غزه، جت و اَشُدود باقی ماندند.<sup>۱۳</sup> به این ترتیب، یوشع، قراریکه خداوند به موسی امر فرموده بود، تمام آن سرزمین را به دست آورد و آنرا بعنوان ملکیت به قوم اسرائیل داد و بعد آنرا به تمام قبایل تقسیم کرد. بالاخره در آن کشور آرامی برقرار شد.

## پادشاهانی را که موسی شکست داد

۱۲ مردم اسرائیل دو پادشاهی را که در شرق دریای اُردن بودند، شکست داد. (این ساحه شامل وادی دریای ارنون تا کوه جرمون و همچنین شهرهای شرقی عربیه بود.)<sup>۲</sup> یکی از آن دو پادشاه، سیهون اموری بود که در حِشبون حکومت می‌کرد. ساحه حکومت او شامل نیم سرزمین جلعاد، یعنی عروعر (در کنار وادی اَرثون)، و از وسط آن وادی تا دریای یبوق که سرحد عمونی ها بود.<sup>۳</sup> همچنین وادی دریای اُردن و جهیل جلیل در جنوب بیت یشموت (در شرق بحیره شور) و تا دامنه کوه فسجه بود.<sup>۴</sup> و دیگر آن عوج، پادشاه باشان بود که اسرائیل او را شکست داد. او از بازماندگان رفائیان بود که در عشتاروت و ادرعی حکومت می‌کرد.<sup>۵</sup> ساحه سلطنت او از کوه جرمون، سلخه و تمام باشان تا سرحد جشوریان و معکیان، نصف جلعاد تا سرحد سیحون، پادشاه حِشبون وسعت داشت.<sup>۶</sup> موسی، خدمتگار خداوند و قوم اسرائیل آن‌ها را شکست داد؛ و موسی، خدمتگار خداوند ملک و دارائی آن‌ها را به قبیله رُوبین و نیم قبیله مَنَسی داد.

هنوز هم جاهای زیادی برای تصرف باقی مانده اند. <sup>۲</sup> اینها عبارتند از: تمام سرزمین فلسطینی ها، تمام کشور جشوریان <sup>۳</sup> حویان (از شیحور که در شرق مصر است تا سرحد عَقْرُون در سمت شمال که حالا متعلق به کنعانیان است). پنج حکمران فلسطینی در این پنج شهر حکومت می کردند: غزه، اَشْدُود، اَشْقَلُون، جَت و عَقْرُون، <sup>۴</sup> در جنوب، تمام سرزمین کنعانیان، از میعاره در صیدون تا اَفِیق و سرحد اَمُوریان، <sup>۵</sup> سرزمین جِلیان، تمام سرزمین لبنان در شرق، از بعل جاد در جنوب کوه جرمون تا مدخل حَمات، <sup>۶-۷</sup> ساکنین کوهستان از لبنان تا مِسْرِفوت مایم و مردم سیدون، همه اینها را از سر راه قوم اسرائیل بیرون می رانم. و تو باید آنها را قرار هدایت من بین بقیهٔ نُه قبیلهٔ بنی اسرائیل و نیم قبیلهٔ مَنَسِی تقسیم کنی.»

### سرزمین قبیلهٔ رُوبین

<sup>۱۵</sup> وقتیکه موسی به قبیلهٔ رُوبین حصهٔ زمین شان را داد، <sup>۱۶</sup> «ساحهٔ ملکیت آن ها از عروعر، در کنار وادی دریای اَرثُون، شهر مرکزی وادی و سراسر بیابان پهلوی میدبا بود. <sup>۱۷</sup> این ساحه شامل حِشبون و تمام شهرهای آن در بیابان، دیون، باموت بعل، بیت بعل معون، <sup>۱۸</sup> یَهْصَه، قدیموت، میفاعت، <sup>۱۹</sup> قَرِیْتایم، سِیْمه، سارت شَحْر واقع بالای کوه در بیابان، <sup>۲۰</sup> بیت فِعور، در دامنهٔ فِسْجَه، بیت یَشیموت، <sup>۲۱</sup> سراسر شهرهای بیابان، تمام کشور سِیْحون پادشاه اَمُوریان که در حِشبون حکومت می کرد و موسی او را با پادشاهان مدیان، یعنی آوی، راقم، صور و رابع که در آن سرزمین زندگی می کردند شکست داد. <sup>۲۲</sup> بنی اسرائیل بِلعام پسر بَعور فالبین را با بقیهٔ آن ها با

### ساحهٔ شرقی دریای اُردن

<sup>۸</sup> نیم دیگر قبیلهٔ مَنَسِی و قبایل رُوبین و جاد قبلاً حق خود را گرفته اند که در شرق دریای اُردن است و موسی، خدمتگار خداوند به آن ها داد <sup>۹</sup> که ساحهٔ آن از عروعر، در کنار وادی اَرثُون، و از شهر وسطی وادی، تمام بیابان میدبا تا دیون وسعت داشت. <sup>۱۰</sup> آن قسمت همچنین شامل تمام شهرهای سِیْحون، پادشاه اَمُوریان که در حِشبون حکومت می کرد تا به سرحد عَمون بود. <sup>۱۱</sup> و جِلْعاد، سرزمین جشوریان و معکیان، سراسر کوه جرمون، تمام باشان تا سلخه

## تقسیمات منطقه غربی دریای اردن

۱۴ زمین هائی را که مردم اسرائیل در سرزمین کنعان به دست

آوردند، ایلعازار کاهن، یوشع پسر نون و سرکردگان خانواده های قوم بین شان تقسیم کردند.<sup>۲</sup> تقسیمات زمین به حکم قرعه و قراریکه خداوند به موسی امر فرموده بود، بین نُه و نیم قبیله صورت گرفت.<sup>۳</sup> موسی قبلاً سهم دو و نیم قبیله بنی اسرائیل را در شرق دریای اردن داده بود. اما به قبیله لاوی سهمی نداد.<sup>۴</sup> چون اولاده پسران یوسف، یعنی منسی و افرایم، دو قبیله را تشکیل می دادند، بنابراین، به لاویان سهمی داده نشد. بغیر از شهرهائی که در آن ها زندگی می کردند و چراگاه هائی برای رمه و گله شان.<sup>۵</sup> توزیع زمین قراریکه خداوند به موسی امر فرموده بود، اجراء شد.

## منطقه جبرون به کالیب داده شد

۶ بعد نمایندگانی از قبیله یهودا پیش یوشع در جلجال آمدند و کالیب پسر یفنه قیزی به او گفت: «بیاد داری که خداوند درباره من و تو در قادیس برنیع به بنده خود، موسی چه گفت؟<sup>۷</sup> در آن وقت من چهل ساله بودم که موسی مرا برای جاسوسی از قادیس برنیع به سرزمین کنعان فرستاد. و من قرار وظیفه خود همه حقایق را برای او گزارش دادم.<sup>۸</sup> اما برادرانی که همراه من رفتند، مردم را ترساندند. و چون من امر خداوند را از دل و جان بجا آوردم،<sup>۹</sup> موسی به من گفت: «آن قسمت

شمشیر کشت.<sup>۲۳</sup> و دریای اردن سرحد غربی قبیله رؤبین بشمار می رفت. این شهرها و دهات آن سهم طایفه رؤبین بودند که به خاندانهای آنها داده شد.

## سرزمین قبیله جاد

۲۴ موسی سهم زمین قبیله جاد را هم داد.<sup>۲۵</sup> که عبارت بود از یعزیر، همه شهرهای جلعاد، نیم سرزمین عمونی ها تا عروعر که در شرق زبه واقع است،<sup>۲۶</sup> و از حبشون تا رامت مصفه و بطونیم، از محنائیم تا سرحد دبیر.<sup>۲۷</sup> در بین وادی دریای اردن شهرهای بیت هارام، بیت نمره، سکوت، صافون و بقیه کشور سیخون، پادشاه حبشون بودند. دریای اردن سرحد غربی آن بود که تا جهیل جلیل ادامه داشت.<sup>۲۸</sup> این شهرها و دهات حصه قبیله جاد بودند که به خانواده های آن داده شد.

## سرزمین نیم قبیله منسی (شرق)

۲۹ موسی یک حصه زمین را به نیم قبیله منسی داد.<sup>۳۰</sup> ساحه ملکیت شان از محنائیم، تمام باشان، سراسر کشور عوج، پادشاهان باشان و شصت شهریکه در باشان بودند وسعت داشت.<sup>۳۱</sup> نیم جلعاد، عشتاروت، آدرعی و شهرهای عوج در باشان به نیم اولاده ماخیر پسر منسی داده شد.<sup>۳۲</sup> به این ترتیب، موسی زمینی را که در آن طرف دریای اردن و در شرق اریحا بود تقسیم کرد.<sup>۳۳</sup> اما موسی به قبیله لاوی حصه ای از زمین نداد، بلکه خود خداوند، خدای بنی اسرائیل قرار وعده به آن ها تعلق داشت.

کنعان را که تو در آن قدم گذاشتی به تو و اولاده ات برای همیشه می بخشم، زیرا تو امر خداوند، خدای مرا از دل و جان بجا آوردی.»<sup>۱۰</sup> پس حالا چون می بینی که خداوند مرا هنوز زنده نگهداشته است و چهل و پنج سال پیش بود که خداوند این حرف را زد و مردم اسرائیل در بیابان سفر می کردند. هر چند حالا هشتاد و پنج ساله هستم،<sup>۱۱</sup> ولی مثل زمانیکه موسی مرا به مأموریت فرستاد، قوی هستم. نیرو و قوتی را که در آن وقت داشتم، حالا هم دارم. و برای جنگ و سفر آماده ام.<sup>۱۲</sup> بنابراین، خواهش می کنم که قرار وعده<sup>۱۳</sup> خداوند این کوهستان را به من بدهی. تو بیاد داری که عناقیان در شهرهایی که دارای دیوارهای مستحکم بودند زندگی می کنند و اگر خدا بخواهد من آن ها را قرار امر خداوند از آنجا بیرون می رانم.»<sup>۱۴</sup>

<sup>۱۵</sup> پس یوشع او را برکت داد و شهر جبرون را به کالیب پسر یفنه بخشید.<sup>۱۶</sup> او به این ترتیب، جبرون تا به امروز ملکیت خدای اسرائیل را از صمیم دل بجا آورد.

<sup>۱۷</sup> نام جبرون قبلاً قریه<sup>۱۸</sup> آربع بود. (آربع یکی از مردان قهرمان عناقیان بود و آنجا را به افتخار او قریه<sup>۱۹</sup> آربع نامیدند.) و بالاخره در آن سرزمین صلح برقرار شد.

### منطقه قبیله یهودا

خانواده های قبیله یهودا،  
**۱۵** یک قسمت زمین را به حکم  
 قرعه به این قرار به دست آوردند: از  
 طرف جنوب به سرحد ادوم که دورترین

### شهرهای یهودا

۲۰ این بود حصه زمینی که به قبیله یهودا داده شد. ۲۱-۲۲ شهرهای قبیله یهودا در امتداد سرحدات ادوم، در سمت جنوب اینها بودند: قبصیل، عیدر، یاجور، قینه، دیمونه، عدعده، قادیش، حاصور، یتان، زیف، طالم، بعلوت، حاصور خدته، قریوت جزرون (یعنی حاصور)، امام، شمع، مولاده، خزرجده، حشمون، بیت فالط، خزرشوعل، برشبع، بزئوتیه، بعاله، عیم، عاصم، الئولک، کسیل، حرمه، صقلج، مدمنه، سنسنه، لباعوت، سلخیم، عین و رمون. جمله بیست و نه شهر با دهات آن ها.

۳۳-۳۶ شهرهایی که در دشت واقع بودند: اشتاؤل، زرعه، آشنه، زانوح، عین جنیم، تفوح، عینام، یرموت، عدلام، سوکوه، عزیزقه، شعرایم، عدیتایم، جدیره و جدیرتایم. جمله چهارده شهر با دهات آن ها.

۳۷-۴۱ همچنین صنان، خداشاه، مجدل جاد، دلعان، مصفه، یقت ئیل، لاخیش، بصبقت، عجلون، کبئون، لیحمان، کتلیش، جدیروت، بیت داجون، نعمه، مقیده. جمله شانزده شهر با دهات آن ها.

۴۲-۴۳ لینه، عاتر، عاشان، یفتاح، آشنه، نصیب، قعیله، اکزیب و مریشه. جمله نه شهر با دهات آن ها.

۴۴-۴۶ عقرزون تا بحر مدیترانه و شهرها و دهات آن؛ از عقرزون تا بحر مدیترانه و شهرها و دهات اطراف آشدود.

۴۷ آشدود، شهرها و دهات آن، غزه، شهرها و دهات آن تا وادی مصر، تا بحر مدیترانه و سواحل آن.

کوه بعله ادامه داشت. از آنجا به بینیل و بعد به بحر مدیترانه ختم می شد. ۱۲ سرحد غربی آن را سواحل بحر مدیترانه تشکیل می داد. این بود سرحدات خانواده های قبیله یهودا.

### کالیب ملکیت خود را به دست می آورد

(همچنین در داوران ۱: ۱۱ - ۱۵)

۱۳ قراریکه خداوند به یوشع امر فرموده بود، یک حصه زمین قبیله یهودا را به کالیب پسر یفنه داد و آن عبارت بود از قریه اربع، یعنی جبرون. (اربع پدر عناق بود.) ۱۴ کالیب سه پسر عناق را که شیشی، اخیمان و تلمی نام داشتند، از آنجا بیرون راند. ۱۵ بعد رفت و با باشندگان دبیر جنگید. نام دبیر قبلاً قریه سفر بود. ۱۶ کالیب به افراد خود گفت: «هر کسیکه به قریه سفر حمله ببرد و آنرا تصرف کند، من دختر خود، عکسه را به او می دهم.» ۱۷ و عتینیل، پسر قناز برادر کالیب آنرا تصرف کرد و کالیب دختر خود را به او داد. ۱۸-۱۹ وقتیکه عکسه پیش عتینیل آمد، عتینیل او را تشویق کرد که از پدرش، کالیب مزرعه ای بخواهد. و چون عکسه از الاغ خود پائین شد کالیب از او پرسید: «چه می خواهی؟» عکسه گفت: «یک تحفه برایم بده، زیرا زمینی که به من دادی خشک و بی آب است. پس می خواهم که چشمه ای به من بدهی.» و کالیب چشمه های بالا و پائین را به او داد.

۴ پس اولادهٔ یوسف، یعنی قبیلهٔ مَنَسَّى و افرایم حصهٔ زمین خود را گرفتند.

۵-۶ حصهٔ قبیلهٔ افرایم که سرحد شرقی آن از عتاروت ادار شروع می شد و تا حصهٔ بالای بیت حورون و بحر مدیترانه می رسید. سرحد شمالی آن از بحر مدیترانه بطرف شرق، یعنی مَکِمَته و از آنجا گذشته تا تانت شیلوه و یانواح ادامه داشت. ۷ از یانواح بطرف جنوب تا عتاروت و نَعْره و از آنجا به دریای اُردن ختم می شد. ۸ شروع سرحد غربی آن از تفوح تا وادی قانه و انجام آن در بحر مدیترانه بود. ۹ به قبیلهٔ افرایم بعضی از شهرهای نیم قبیلهٔ مَنَسَّى را هم دادند. ۱۰ کنعانیان باشندهٔ جازر را بیرون نراندند و آن ها تا به امروز در بین قبیلهٔ افرایم بسر می برند و غلام آن ها هستند.

### منطقهٔ نیم دیگر قبیلهٔ مَنَسَّى (غرب)

۱۷ یک حصهٔ زمین که در غرب اُردن بود، به قبیلهٔ مَنَسَّى، پسر اول یوسف داده شد. به ماخیر (پدر جلعاد، پسر اول مَنَسَّى) که یک قهرمان مبارز بود، جلعاد و باشان را در شرق اُردن دادند. ۲ و زمینی که در غرب اُردن بود به قبیلهٔ مَنَسَّى توزیع شد - ابی عَزْر، هالک، اَسْرَى ئیل، شَکیم، حافر و شَمیداع اولادهٔ ذَکُور مَنَسَّى پسر یوسف بودند. ۳ صَلفُحاد پسر حافر، حافر پسر جلعاد، جلعاد پسر ماخیر و ماخیر پسر مَنَسَّى بود. صَلفُحاد پسری نداشت، اما دارای چند دختر بود. نامهای دختران او محله، نوعه، حُجَله، مِلَکه و تِرَزه بودند. ۴ آن ها

۴۸-۵۱ شهرهای کوهستانی شَمیر، یتیر، سوکوه، ذنه، قریهٔ سَنَه (ذَبیر)، غناب، اَشْتَمُوع، عانیم، جوَشْن، حولون و جیلوه. جمله یازده شهر با دهات اطراف آن ها.

۵۲-۵۴ اَراب، دومه، اَشعان، یانوم، بیت تفوح، اَفِیْقَه، حُمطه، قریهٔ اَرَب (یعنی جَبرون) و صِیعور. جمله نُه شهر با دهات اطراف آن ها.

۵۵-۵۷ معون، کَرْمَل، زیف، یُوتَه، یِزرعیل، یُقَدَعام، زانوح، قاین، جِبَعَه و تِمَنَه، جمله ده شهر با دهات اطراف آن ها.

۵۸-۵۹ حَلحول، بیت صور، جَدور، معارات، بیت عنوت و التَّقُون. جمله شش شهر با دهات اطراف آن ها.

۶۰ قریهٔ بَعْل یا قریهٔ یعاریم و رِبَه، دوشهر با دهات اطراف آن ها.

۶۱-۶۲ شهرهای بیابان: بیت عربه، مَدین، سکاکه، نیشان، شهر نمک و عین جدی. جمله شش شهر با دهات اطراف آن ها.

۶۳ اما مردم یهودا نتوانستند یبوسیان را که در اورشلیم زندگی می کردند، بیرون برانند، بنابراین یبوسیان تا به امروز با مردم یهودا در اورشلیم هستند.

### منطقهٔ قبیلهٔ افرایم

۱۶ حصهٔ اولادهٔ یوسف از اُردن، در شرق چشمهٔ اریحا شروع شده تا به بیابان و کوهستان بیت ئیل می رسید. ۲ و از بیت ئیل تا لوز و عتاروت که سرحد آرکیان است، ادامه داشت. ۳ از آن نقطه به یفلیطیان که به طرف غرب است تا بیت حورون پائین و تا جازر و ساحل بحر مدیترانه می رسید.

هم شدند، نتوانستند همه کنعانیان را از آنجا خارج کنند، ولی آن‌ها را مجبور ساختند که برای شان خدمت نمایند.

### قبیله یوسف اعتراض می‌کند

<sup>۱۴</sup> مردم قبیله یوسف به یوشع گفتند: «چرا تنها یک حصه زمین را به ملکیت ما دادی؟ زیرا حالا از برکت خداوند، ما یک قوم پُر نفوس شده ایم.» <sup>۱۵</sup> یوشع به آن‌ها گفت: «اگر نفوس تان زیاد است، پس به سرزمین فرزندان و رفائیل بروید و جنگل آنجا را برای خود صاف کنید.» <sup>۱۶</sup> آن‌ها جواب دادند: «آن کوهستان برای ما کفایت نمی‌کند. و کنعانی‌های که در وادی سکونت دارند - چه در بیت شان و چه در وادی یزرعیل - همگی دارای عراده‌های جنگی آهنی هستند.» <sup>۱۷</sup> آنگاه یوشع به مردم قبیله یوسف گفت: «می‌دانم که نفوس شما زیاد است و صاحب قدرت هستید و باید حصه زیادتری داشته باشید. <sup>۱۸</sup> پس کوهستان از شما باشد. اگرچه آنجا جنگلزار است، ولی می‌توانید جنگل را صاف کنید و مالک آن شوید. هرچند کنعانیان عراده‌های جنگی آهنی دارند و قوی هستند، شما می‌توانید آن‌ها را از آنجا بیرون کنید.»

### منطقه بقیه قبایل اسرائیل

بعد از آنکه تمام آن سرزمین را به دست آوردند، همه مردم اسرائیل در شیلوه جمع شدند و خیمه حضور خداوند را برپا کردند. <sup>۲</sup> هفت قبیله اسرائیل هنوز حصه زمین خود را نگرفته بودند. <sup>۳</sup> پس یوشع به قوم

پیش العازار کاهن، یوشع پسر نون و موسفیدان بنی اسرائیل آمدند و گفتند: «خداوند به موسی فرموده بود که برای ما ملکیتی در بین برادران ما داده شود.» بنابراین، حصه ای برای آن‌ها در بین افراد ذکور شان دادند. <sup>۵</sup> به این ترتیب، قبیله منسی بغیر از جلعاد و باشان ده حصه دیگر از زمین را در شرق اردن مالک شدند. <sup>۶</sup> و چون دختران قبیله منسی ملکیت خود را در بین مردان قبیله حاصل کردند، زمین جلعاد به سایر قبیله منسی داده شد.

<sup>۷</sup> ساحه ملکیت قبیله منسی از آشیر تا مکمه که در شرق شکیم است می‌رسید. و از آنجا به طرف جنوب تا منطقه ای که مردم عین تفوح زندگی می‌کردند، ادامه داشت. <sup>۸</sup> سرزمین تفوح متعلق به قبیله منسی بود. اما شهر تفوح واقع در سرحد منسی به قبیله افرایم تعلق داشت. <sup>۹</sup> و سرحد منسی تا وادی قانه می‌رسید. شهرهای جنوب وادی گرچه در سرزمین منسی واقع بودند، ولی به قبیله افرایم تعلق داشتند. سرحد منسی بطرف شمال وادی رفته به بحر مدیترانه ختم می‌شد. <sup>۱۰</sup> افرایم در جنوب، منسی در شمال و بحر مدیترانه در سرحد غربی آن‌ها واقع بود. آشیر به سمت شمال مغرب و ایسسکار به طرف شمال مشرق قرار داشت. <sup>۱۱</sup> در ساحه ملکیت ایسسکار و آشیر این شهرها با دهات شان متعلق به قبیله منسی بودند: بیت شان، ییلعام، دور، عین دور، تعنک و مجدو که دارای سه محله کوهستانی بود. <sup>۱۲</sup> مردم منسی نتوانستند که باشندگان آن شهرها را بیرون برانند، لهذا کنعانیان به زندگی در آنجا ادامه دادند. <sup>۱۳</sup> حتی هنگامیکه قوم اسرائیل قویتر



### منطقهٔ قبیلهٔ بنیامین

۱۱ سهم خانواده‌های قبیلهٔ بنیامین اولتر از همه توزیع شد. ملکیت آن‌ها بین قبیلهٔ یهودا و یوسف واقع بود. ۱۲ سرحد شمالی آن از دریای اردن شروع شده به شمال اریحا می‌رسید. و از آنجا به طرف غرب تا کوهستان و بیابان بیت‌آون ادامه داشت. ۱۳ از آن نقطه بطرف جنوب به لوز (یعنی بیت‌ئیل) و سپس به عتاروت ادار به طرف کوهی در جنوب بیت‌حورون پائین می‌رفت. ۱۴ بعد سرحد مذکور بسوی مغرب دور خورده از پهلوی کوهی که در بیت‌حورون است می‌گذشت و بطرف جنوب به قریهٔ بعل که قریهٔ یعاریم هم نامیده می‌شود و متعلق به قبیلهٔ یهودا بود، خاتمه می‌یافت. این بود سرحد غربی آن. ۱۵ سرحد جنوبی آن از کنار قریهٔ یعاریم شروع شده به چشمه‌های نفتوح، ۱۶ و از آنجا به دامنهٔ کوهی که مقابل درهٔ هنوم در انتهای شمال وادی رفایم واقع بود، می‌رفت. بعد از وادی هنوم گذشته بطرف جنوب، جائیکه ییوسیان زندگی می‌کردند رسیده از آنجا بطرف عین‌روجل می‌رفت. ۱۷ بعد بطرف شمال پیچیده به عین‌شمس و سپس تا جلیلوت، مقابل درهٔ ادمیم می‌رسید. و از آنجا به طرف پائین به سنگ‌بوهن (پسر رؤین) ۱۸ و باز از شمال بیت‌عربه گذشته به عربه پائین می‌شد. ۱۹ از آنجا هم گذشته بطرف شمال بیت‌حُجله می‌رفت و در خلیج

اسرائیل گفت: «تا کی معطل می‌شوید؟ چرا نمی‌روید آن سرزمینی را که خداوند، خدای اجداد تان به شما داده است، تصرف نمی‌کنید؟» ۴ از هر قبیله سه نفر را انتخاب نمائید و من آن‌ها را به سراسر کشور می‌فرستم تا هر جایی را که می‌خواهند صاحب شوند، مطالعه کنند و نتیجهٔ بازرسی خود را بنویسند و برای من بیاورند. ۵ آنگاه آن سرزمین به هفت حصه تقسیم می‌شود. یهودا در قسمت جنوبی خود و قبیلهٔ یوسف در ساحةٔ شمالی خود باقی می‌مانند. ۶ و شما زمین را به هفت حصه تقسیم کرده نقشهٔ آنرا برایم بیاورید تا من در حضور خداوند قرعه بیندازم. ۷ اما قبیلهٔ لاوی در بین شما از آن زمین سهمی نمی‌گیرند، بلکه سهم آن‌ها وظیفهٔ شان است که به عنوان کاهن خدمت خداوند را بکنند. و قبیلهٔ جاد، رؤین و نیم قبیلهٔ منسی حصهٔ زمین خود را قبلاً از موسی، خدمتگار خداوند گرفته‌اند.»

۸ پیش از آنکه نمایندگان قبایل به مأموریت خود بروند، یوشع به آن‌ها این چنین هدایت داد: «به سراسر آن سرزمین بروید. آنرا مطالعه کنید و بعد بیائید و به من گزارش بدهید و من در حضور خداوند قرعه می‌اندازم.» ۹ پس آن‌ها براه افتادند و قرار هدایت یوشع رفتار نموده آن سرزمین را به هفت حصه تقسیم کردند. و بعد با فهرست نامهای شهرها به اردوگاه یوشع در شیلوه برگشتند. ۱۰ یوشع با مشورهٔ خداوند برای شان در شیلوه قرعه انداخت. و در آنجا سهم هفت قبیلهٔ باقیماندهٔ بنی اسرائیل تعیین شد.

### منطقهٔ قبیلهٔ زبولون

۱۰ قرعهٔ سوم بنام خانواده های قبیلهٔ زبولون اصابت کرد. وسعت ساحهٔ ملکیت آن ها تا به سارید می رسید. ۱۱ از آنجا به طرف غرب به مَرَعَلَه و دباشه و تا وادی مشرق یُفْنِعَام ادامه داشت. ۱۲ از سارید بطرف مشرق به سرحد کِسْلُوت تابور و بعد به دابره و تا یافیع می رسید. ۱۳ از آنجا به طرف مشرق تا جت حافر و عِت قاصین و بعد از راه نیعه بطرف رمون می رفت. ۱۴ از طرف شمال به حناتون دور خورده به وادی یَفْتَح ثیل ختم می شد. ۱۵-۱۶ این ساحه شامل شهرهای قَطَه، نَهلال، شمرون، یدالَه و بیت لحم که با دهات اطراف آن ها، جمله دوازده شهر بودند.

### ساحهٔ ملکیت قبیلهٔ ایسسکار

۱۷-۲۳ دفعهٔ چهارم قرعه بنام خانواده های ایسسکار برآمد. ساحهٔ ملکیت آن ها شامل شهرهای یزرعیل، کِسْلُوت، شونم، حفارایم، شِئُون، اناخره، رَبیت، قِشِیون، آبص، رَمَه، عین جنیم، عین حده و بیت فسیس بود. سرحد این سرزمین با تابور، شَحْصِیمه و بیت شمس هم تماس داشت و تا اُردن می رسید. این بود ملکیت خانواده های قبیلهٔ ایسسکار. جمله دوازده شهر با دهات اطراف آن ها.

### منطقهٔ قبیلهٔ آشیر

۲۴-۲۶ قرعهٔ پنجم به نام خانواده های قبیلهٔ آشیر اصابت کرد. ساحهٔ ملکیت شان

بحیرهٔ شور ختم می شد. و این سرحد جنوبی آن بود. ۲۰ اُردن سرحد شرقی آن را تشکیل می داد. این سرحدات حصهٔ ملکیت خانواده های قبیلهٔ بنیامین.

۲۱-۲۸ اینها شهرهای متعلق به خانواده های قبیلهٔ بنیامین بودند: اریحا، بیت حُجَلَه، عمیق قَصِیص، بیت عربه، صَمارایم، بیت ثیل، عویم، فاره، عُفْرَت، کِفرَعَمونی، عُغْنی و جابج. جمله دوازده شهر و دهات اطراف آن ها. جِبْعون، رامه، بیروت، مِصفه، کَفیره، موزا، راقم، یِرْفِئیل، تَرالَه، صَیلَه، آلف، یبوسی (یعنی اورشلیم)، جِبْعَه و قِرِیت. جمله چهارده شهر با دهات اطراف آن ها. این بود ملکیت خانواده های قبیلهٔ بنیامین.

### منطقهٔ قبیلهٔ شمعون

دفعهٔ دوم نوبت خانواده های قبیلهٔ شمعون بود. ساحهٔ ملکیت شان تا سرزمین یهودا می رسید. ۲-۷ و شامل این شهرها بود: بئر شَبَع، شَبَع، مولاده، خزر شوعل، بالَح، عاصم، اَلتَّوَلد، بَثول، حُرْمه، صِقْلَع، بیت مَرکبوت، خزر سوسَه، بیت لباعوت و شاروحن. جمله سیزده شهر با دهات اطراف آن ها. عین، رمون، عاتر و عاشان، جمله چهار شهر با دهات اطراف آن ها. ۸ این ساحه با تمام شهرها و دهات اطراف که تا بَعْلَت بئیر (یا رامه)، در جنوب ادامه داشت به خانواده های قبیلهٔ شمعون تعلق گرفت. ۹ چون ساحهٔ ملکیت قبیلهٔ یهودا بیش از نیاز آنان بود، بنابراین قسمتی از آن را به قبیلهٔ شمعون دادند.

دهات اطراف آن‌ها. <sup>۳۹</sup> این بود ملکیت خانواده‌های قبیلهٔ نَفْتالی با شهرها و دهات آن‌ها.

### ساحهٔ قبیلهٔ دان

<sup>۴۰</sup> قرعهٔ هفتم به نام خانواده‌های قبیلهٔ دان اصابت کرد. <sup>۴۱</sup> ساحهٔ ملکیت شان شامل شهرهای زُرعه، اَشْتاؤل، عَیر شَمس، <sup>۴۲</sup> شَعْلَین، اَیلون، یَتله، <sup>۴۳</sup> اَیلون، تَمَنه، عَقْرُون، <sup>۴۴</sup> اَلتَّقِی، جِبْتون، بَعله، <sup>۴۵</sup> یهود، بنی بَرَق، جَت رِمون، <sup>۴۶</sup> میاه یِرْقون، رَقون و ساحهٔ اطراف یافا بود. <sup>۴۷</sup> وقتی قبیلهٔ دان ملکیت خود را از دست دادند به لَشَم حمله نموده آنرا تصرف کردند. مردم آنجا را با دَم شمشیر کشتند و در آنجا سکونت اختیار کردند. و نام آن شهر را از لَشَم به دان، که اسم جد شان بود، تبدیل نمودند. <sup>۴۸</sup> این شهرها و دهات اطراف آن‌ها متعلق به خانواده‌های قبیلهٔ دان بودند.

### ملکیت یوشع

<sup>۴۹</sup> بعد از آنکه مردم اسرائیل تقسیمات زمین را تمام کردند، به یوشع پسر نون یک حصه زمین را به ملکیت او دادند. <sup>۵۰</sup> و قرار امر خداوند و خواهش خودش، شهر تَمَنه سَارَح را که در کوهستان افرایم بود برای او تعیین کردند. یوشع آنرا از سر آباد کرد و در آنجا سکونت اختیار نمود. <sup>۵۱</sup> به این ترتیب، اَلعازار کاهن، یوشع پسر نون و سرکردگان خانواده‌های قبایل اسرائیل آن سرزمین را در حضور خداوند، در راه دخول خیمهٔ عبادت در شیلوه تقسیم کردند. پس کار تقسیم زمین تمام شد.

حلقه، حَلِی، باطن، اَکشاف، اَلْمَلْک، عَمعاد و میشال بود. و سرحد غربی آن به کَرْمَل و شیحور لِبَنه تماس داشت. <sup>۲۷</sup> بعد سرحد مذکور بطرف شرق دور خورده به بیت داجون و از آنجا به زبولون و وادی یَفْتَح نِیل در شمال رسیده بعد بطرف بیت عامق و نَعِی نِیل و سپس بطرف شمال به کابول، <sup>۲۸</sup> جِبرون؛ رَحوب، حَمون، قانه و تا به سِیدون بزرگ ادامه داشت. <sup>۲۹</sup> از آنجا به سرحد رامه پیچیده به شهر مستحکم صور می رسید. از آن نقطه تا حوسه ادامه پیدا کرده انتهای آن در ناحیه اَکْرِیب در بحر مدیترانه بود. <sup>۳۰</sup> این ساحه شامل عُمه، عَفِیق و رَحوب نیز بود. جمله بیست و دو شهر با دهات اطراف آن‌ها. <sup>۳۱</sup> این شهرها با دهات شان مربوط ملکیت قبیلهٔ اَشیر بودند.

### ساحهٔ قبیلهٔ نَفْتالی

<sup>۳۲</sup> قرعهٔ ششم به نام خانواده‌های قبیلهٔ نَفْتالی برآمد. <sup>۳۳</sup> سرحد ملکیت آن‌ها از حَالَف (در بلوطی که در صَعْنِیم است) شروع شده به آدامی، ناقَب، بینئیل و تا لَقوم ادامه داشت و انتهای آن در دریای اُردن بود. <sup>۳۴</sup> از آنجا به طرف غرب پیچیده به ازنوت تابور و بعد به حقوق می رسید. و با زبولون در جنوب، با اَشیر در مغرب و با دریای اُردن در مشرق تماس داشت. <sup>۳۵</sup> شهرهای مستحکم آن صِیدیم، صَیر، حَمَت، رَقَت، کِنارَت، <sup>۳۶</sup> اَدامه، رامه، حاصور، <sup>۳۷</sup> قَادِش، اذْرَعِی، عین حاصور، <sup>۳۸</sup> یِرون، مِجْدَل نِیل، حوریم، بیت عَناه و بیت شَمس بودند. جمله نوزده شهر با

رامون در جلعاد در سرزمین جاد، و جولان در باشان مربوط قبیلهٔ مَنَسّی. <sup>۹</sup> اینها شهرهائی بودند برای مردم اسرائیل و بیگانگانی که با آن‌ها زندگی می‌کردند. و هر کسبکه تصادفاً مرتکب قتل می‌شد در آنجا پناه می‌برد تا به دست وابستگان شخص مقتول کشته نشود. و در آنجا تا روز محاکمهٔ خود باقی می‌ماند.

### شهرهائیکه به لایوان داده شد

۲۱ <sup>۲۰</sup> سرکردگان قبیلهٔ لاوی پیش‌الغازار کاهن، یوشع پسر نون و موسفیدان خانواده‌های قبایل بنی اسرائیل به شیلوه، در سرزمین کنعان آمده گفتند: «قرار امر خداوند به موسی، باید شهرهائی برای ما که در آن‌ها زندگی کنیم و چراگاه‌هائی هم در اطراف آن‌ها برای رمه و گلهٔ ما داده شود.» <sup>۳</sup> بنابراین، مطابق فرمودهٔ خداوند، مردم اسرائیل بعضی از شهرها را به لایوان و چراگاه‌هائی هم در اطراف آن شهرها برای رمه و گلهٔ شان تعیین کردند.

<sup>۴</sup> خانوادهٔ قَهاتی‌ها قبیلهٔ لاوی اولین کسانی بودند که قرعه بنام شان برآمد. برای این خانواده‌ها که اولادهٔ هارون بودند سیزده شهر را در سرزمین یهودا، شَمعون و بنیامین تعیین کردند.

<sup>۵</sup> برای بقیهٔ قَهاتی‌ها ده شهر را در قبیلهٔ افرایم، دان و نیم قبیلهٔ مَنَسّی دادند.

<sup>۶</sup> برای اولادهٔ جرشون سیزده شهر را در قبایل ایسسکار، آشیر، نفتالی و نیم قبیلهٔ مَنَسّی در باشان تعیین کردند.

### شهرهای پناهگاه

۲۰ <sup>۳-۱</sup> بعد خداوند به یوشع فرمود که به قوم اسرائیل بگوید: «قراریکه بوسیلهٔ موسی به شما هدایت داده بودم، شهرهائی را باید به عنوان پناهگاه انتخاب کنید، تا اگر کسی سهواً مرتکب قتل شود به یکی از آن شهرها پناه ببرد تا دست وابستگان شخص مقتول به او نرسد. <sup>۴</sup> شخص قاتل باید به یکی از آن شهرها فرار کند و در پیش دروازهٔ دخول شهر بایستد و ماجرا را به موسفیدان آن شهر بیان کند. و آن‌ها او را بداخل شهر ببرند و جائی برایش تهیه کنند و او پیش آن‌ها بماند. <sup>۵</sup> و اگر خانوادهٔ شخص مقتول برای انتقام بیایند، قاتل را به دست آن‌ها نسیارند، زیرا او سهواً و ندانسته مرتکب قتل هم‌نوع خود شده است. و با مقتول کدام سابقهٔ دشمنی نداشته است. <sup>۶</sup> و او در آنجا بماند تا وقتیکه برای محاکمه بحضور مردم حاضر شود. و تا روز مرگ کاهن اعظم وقت، از آنجا بیرون نرود. بعد از آن شخص قاتل می‌تواند به خانهٔ خود و به شهری که از آن فرار کرده است، برگردد.»

<sup>۷</sup> بنابراین، شهر قادش در جلیل، در کوهستان نفتالی، شکیم در کوهستان افرایم، قریهٔ اربع (یعنی جبرون) در کوهستان یهودا برای این منظور وقف شدند. <sup>۸</sup> همچنین قرار امر خداوند سه شهر دیگر را در آن طرف دریای اُردن، در شرق اریحا انتخاب کرد که عبارت بودند از باصر، در بیابان قبیلهٔ رُوبین،

نیم قبیلهٔ مَنَسی: غرب تَعَنک، جَت رِمون - جمله دو شهر با چراگاه های اطراف آن ها.<sup>۲۶</sup> به این ترتیب، این خانوادهٔ قُهاتی ها ده شهر را با چراگاه های آن ها دریافت کردند.

<sup>۲۷</sup> یک خانوادهٔ دیگر لاوی، یعنی اولادهٔ جرشون شهرهای ذیل را با چراگاه های اطراف آن ها در نیم قبیلهٔ مَنَسی در باشان به دست آوردند: شهر جولان (شهر پناهگاه) در باشان و شهر بَعَشْتَرَه.<sup>۲۸</sup> از قبیلهٔ ایسَسکار: قشون، دابره،<sup>۲۹</sup> یرموت و عین جنیم - جمله چهار شهر با چراگاه های اطراف آن ها.<sup>۳۰</sup> از قبیلهٔ اَشیر: مشال، عبدون،<sup>۳۱</sup> خَلقات و رحوب - جمله چهار شهر با چراگاه های اطراف آن ها.<sup>۳۲</sup> از قبیلهٔ نَفتالی: قَادِش (شهر پناهگاه) در جلیل، حَموت دور و قَرْتان - جمله سه شهر با چراگاه های اطراف آن ها.<sup>۳۳</sup> پس به خانوادهٔ جرشونی ها سیزده شهر را با چراگاه های اطراف آن ها دادند.

<sup>۳۴</sup> به خانوادهٔ دیگر لاوی، یعنی مراری ها شهرهایی را با چراگاههای اطراف آن ها در قبیلهٔ زبولون دادند که عبارت بودند از: یَقْتِعَام، قَرْتَه،<sup>۳۵</sup> دِمْنَه و نَحْلَال - جمله چهار شهر با چراگاه های اطراف آن ها.<sup>۳۶</sup> از قبیلهٔ رُوبین: باصر، یَهْصَه،<sup>۳۷</sup> قدیموت و مِیْفَعَه - جمله چهار شهر با چراگاه های اطراف آن ها.<sup>۳۸</sup> از قبیلهٔ جاد: راموت (شهر پناهگاه) در جِلْعَاد، محتایم،<sup>۳۹</sup> حِشْبون و یعزیر - جمله چهار شهر با چراگاه های اطراف آن ها.<sup>۴۰</sup> آن دوازده شهر را با چراگاه های اطراف شان برای

<sup>۷</sup> برای خانوادهٔ مراری دوازده شهر را در قبایل جاد، رُوبین و زبولون دادند.  
<sup>۸</sup> این شهرها و چراگاهها را مردم اسرائیل، قراریکه خداوند به موسی امر فرموده بود، به حکم قرعه به لاویان دادند.

<sup>۹-۱۲</sup> اینها شهرهایی هستند در قبایل یهودا و شمعون، و آن ها را به اولادهٔ هارون که قُهاتی ها بودند، دادند. و آن ها اولین کسانی از قبیلهٔ لاوی بودند که قرعه بنام شان اصابت کرد. و شهرهای ذیل را برای شان تعیین نمودند: قریت اربع (اربع پدر عناق بود.) که حالا آترا جبرون می گویند و در کوهستان یهودا واقع است با چراگاه های اطراف آن. اما مزرعه و دهات اطراف آن قبلاً به کالیب پسر یُفنه داده شده بود.

<sup>۱۳-۱۶</sup> علاوهٔ این شهرها را با چراگاه های اطراف آن ها به اولادهٔ هارون کاهن دادند: جبرون (شهر پناهگاه قاتلین)، لَبْنَه، یتیر، اَشْتَموع، حولون، دَبیر، عین، یُطه و بیت شمس - جمله نه شهر از دو قبیلهٔ یهودا و شمعون.<sup>۱۷-۱۸</sup> از قبیلهٔ بنیامین: جِبْعون، جِجیع، عناتوت و عِلْمون.<sup>۱۹</sup> شهرهایی را که به اولادهٔ هارون کاهن دادند سیزده شهر با چراگاه های اطراف آن ها بودند.

<sup>۲۰</sup> به بقیهٔ خانوادهٔ قُهاتی ها این شهرها را با چراگاههای اطراف آن ها، از قبیلهٔ افرایم دادند:<sup>۲۱</sup> شکیم (شهر پناهگاه قاتلین) در کوهستان افرایم، جازر،<sup>۲۲</sup> قِبصایم و بیت حورون - جمله چهار شهر.<sup>۲۳</sup> از قبیلهٔ دان چهار شهر با چراگاه های اطراف آن ها: اَلْتَقی، جِبْتون،<sup>۲۴</sup> اَیْلون و جَت رِمون.<sup>۲۵</sup> از

آردن است و موسی، خدمتگار خداوند به شما داد، بروید.<sup>۵</sup> و یاد تان باشد که همه احکامی را که موسی، خدمتگار خداوند به شما داده است، بجا آورید. به خداوند، خدای تان محبت داشته باشید، رضای او را بخواهید و از او امر او اطاعت کنید. به او وفادار باشید و از جان و دل بندگی او را نمائید.»<sup>۶</sup> بعد یوشع آن ها را برکت داده به خانه های شان فرستاد.

<sup>۷</sup> موسی به نصف قبیله مَنَسی زمینی را در باشان داده بود. و یوشع به نصف دیگر آن قبیله زمینی در همسایگی مردم شان در غرب دریای آردن توزیع کرد. و پیش از آنکه مردم به خانه های خود بروند، یوشع همه را برکت داد.<sup>۸</sup> و به آن ها گفت: «حالا شما به خانه های تان با دارائی و مال فراوان، گله و رمه، نقره، طلا، برنج، آهن و لباس برمی گردید. و شما باید همه چیزهائی را که از دشمنان تان به غنیمت گرفته اید، با برادران تان تقسیم کنید.»<sup>۹</sup> پس قبایل رؤبین، جاد و نیم قبیله مَنَسی از مردم اسرائیل در شیلوه که در کشور کنعان بودند جدا شدند و به خانه های خود در جلعاد که قرار امر خداوند به موسی، آنرا به دست آورده بودند، برگشتند.

### قربانگاه یادگار در شرق دریای آردن

<sup>۱۰</sup> و وقتیکه قبایل رؤبین و جاد و نیم قبیله مَنَسی در حوالی دریای آردن، در سرحد کنعان آمدند، یک قربانگاه بلند و چشمگیر ساختند که هر کسی دیده بتواند.<sup>۱۱</sup> و چون سایر مردم اسرائیل خبر

خانواده مراری، مربوط قبیله لاوی تعیین کردند.

<sup>۴۱-۴۲</sup> به این ترتیب برای قبیله لاوی مجموعاً چهل و هشت شهر را با چراگاههای اطراف آن ها در بین قبایل اسرائیل تعیین کردند.

### تسخیر سرزمین وعده شده

<sup>۴۳</sup> قوم اسرائیل بالاخره همه آن سرزمین را همانطوریکه خداوند قسم خورده بود، به ملکیت شان بدهد، به دست آوردند و در آنجا زندگی را شروع کردند.<sup>۴۴</sup> و خداوند قراریکه وعده فرموده بود، در هر گوشه آن سرزمین آرامی را برقرار کرد. هیچیک از دشمنان شان نمی توانست در مقابل آن ها مقاومت کند، زیرا خداوند، بنی اسرائیل را بر تمام دشمنان پیروز می ساخت.<sup>۴۵</sup> و خداوند به هر وعده ای که به قوم اسرائیل داده بود، وفا کرد.

### قبایل شرقی به مناطق خود برمی گردند

۲۲ <sup>۲۰-۲۱</sup> بعد یوشع مردم قبیله رؤبین، جاد و نیم قبیله مَنَسی را جمع کرده به آن ها گفت: «شما از همه احکام موسی، خدمتگار خداوند اطاعت کردید و تمام اوامر او را بجا آوردید.<sup>۳</sup> و هیچ وقت برادران و خواهران اسرائیلی تانرا ترک نکردید، بلکه با اخلاص کامل از هدایات خداوند پیروی نموده اید.<sup>۴</sup> و حالا که خداوند قرار وعده، به مردم تان صلح و آرامش بخشیده است، پس به خانه های تان در سرزمینی که در آن طرف

ببرد، بنابراین، تنها عخان بخاطر گناه خود هلاک نشد، بلکه تمام قوم اسرائیل به غضب خداوند گرفتار شدند.»

۲۱ مردم رؤیین، جاد و نیم قبیلهٔ مَسّی به سرکردگان خانواده های اسرائیل جواب دادند: «خداوند قادر مطلق و

خداوند متعال می داند که چرا ما این کار را کردیم. و می خواهیم شما هم بدانید که اگر این کار ما نافرمانی از خداوند

و یا نقصی در ایمان ما باشد، شما حق دارید ما را زنده نگذارید. و یا اگر این

قربانگاهی را که برای قربانی سوختنی و آردی و صلح ساخته ایم، بی اطاعتی از فرمان خداوند باشد، خداوند خودش از

ما انتقام بگیرد. ۲۴ اما اینطور نیست. ما این کار را بخاطری کردیم که می ترسیدیم

در آینده اولادۀ شما به اولادۀ ما بگویند: «چه حق دارید که خدای اسرائیل را

می پرستید؟ ۲۵ زیرا خداوند دریای اُردن را بین ما و شما مردم رؤبین و جاد سرحد قرار داد، و در مورد خداوند شما حقی

ندارید.» بنابراین، اولادۀ شما ممکن است اولادۀ ما را از پرستش خداوند باز دارند.

۲۶ و به همین خاطر، نه برای اینکه هدیهٔ سوختنی یا قربانی تقدیم کنیم، خواستیم که قربانگاهی بسازیم، ۲۷ تا مردم ما و مردم

شما و همچنین نسل آینده بدانند که ما واقعاً خداوند را با تقدیم قربانیهای سوختنی و هدیه های سلامتی در خیمهٔ مقدس پرستش می کنیم. و در آینده اولادۀ شما به اولادۀ ما نگویند: «شما

در مورد خداوند حقی ندارید.» ۲۸ پس ما فکر کردیم که اگر آن ها چنین چیزی

شدند گفتند: «بشنوید، مردم رؤبین و جاد و مَسّی یک قربانگاه در سرحد کنعان در حوالی اُردن، یعنی در قسمتی که متعلق

به ما است، آباد کرده اند.» ۱۲ و تئیکه مردم اسرائیل این را شنیدند، همگی در شیله جمع شدند تا با آن ها جنگ کنند.

۱۳-۱۴ آنگاه مردم اسرائیل فیْنحاس پسر آلعازار کاهن را با ده نفر نماینده، یعنی از هر قبیله یک سرکرده پیش مردم

رؤبین، جاد و نیم قبیلهٔ مَسّی فرستادند. ۱۵-۱۶ آن ها به جلعاد آمدند و به نمایندگی از عموم جماعت خداوند به آن ها گفتند:

«این چه کار بدی بود که شما در مقابل خدای اسرائیل کردید؟ شما با ساختن آن

قربانگاه از امر خداوند سرپیچی نمودید. بنابراین، شما دیگر پیرو او نیستید. ۱۷-۱۸ آیا

گناهی که در فغور از ما سر زد کم بود؟ بخاطر همان گناه بود که آن بلا بر سر قوم

خدا آمد که تا به حال از آن رنج می بریم. آیا نمی خواهید از او امر خداوند پیروی

کنید؟ و اگر امروز فرمان خدا را بجا نیاورید، خداوند فردا همهٔ مردم اسرائیل

را به غضب خود گرفتار می کند. ۱۹ و اگر سرزمین تان جای مناسب برای عبادت

نیست، پس بیائید به سرزمین خداوند، در جائیکه خیمهٔ او است، جائی را برای خود انتخاب کنید. اما تنها چیزیکه از

شما می خواهیم اینست که از فرمان خداوند سرپیچی ننمائید. و نه ما را با ساختن یک قربانگاه دیگر گناهکار و نافرمان بسازید. ۲۰ عخان پسر زَرَح را بیاد

دارید که او نخواست، طوریکه خداوند امر فرموده بود، چیزهای حرام را از بین

بگویند، اولادۀ ما بتوانند جواب بدهند: «قربانگاهی که اجداد ما ساختند، عیناً مثل قربانگاه خداوند بود. آن قربانگاه برای هدیهٔ سوختنی یا قربانی نیست، بلکه بیانگر این است که خدای ما و شما یکی است.»<sup>۲۹</sup> ما هرگز از خداوند نا فرمانی نمی‌کنیم. و ادعا نداریم که با ساختن یک قربانگاه برای خود و تقدیم قربانیهای سوختنی و هدیه‌های آردی فرمان خداوند را بجا می‌آوریم. ما می‌دانیم که یگانه قربانگاه، همان قربانگاه خداوند است که پیشروی خیمه حضور خداوند قرار دارد.»

### نصایح یوشع به مردم

۲۳ پس از یک مدت طولانی  
بالاخره خداوند، قوم

اسرائیل را از شر دشمنان اطراف نجات داد و آرامی بخشید. و یوشع هم پیر و سالخورده شده بود.<sup>۲</sup> او تمام قوم اسرائیل را با موسفیدان، سرکردگان و قاضیان و مأمورین جمع کرده به آن‌ها گفت: «من حالا پیر شده‌ام.<sup>۳</sup> شما همه دیدید که

خداوند بخاطر شما در حق این اقوام چه کارهائی کرد. خداوند، خدای تان برای شما جنگ کرد.<sup>۴</sup> و من مُلک و زمین اقوامی را که باقی مانده‌اند و همچنین از آنهائی را که قبلاً مغلوب نموده‌ام - از دریای اُردن در شرق تا بحر مدیترانه در غرب - بین شما تقسیم کردم.<sup>۵</sup> خداوند، خدای تان همهٔ آن مردم را از سر راه تان دور می‌کند و از جاهائی که بسر می‌برند، بیرون می‌راند تا شما مُلک آن‌ها را

فتح کنید، زیرا خداوند به شما وعده داده است.<sup>۶</sup> پس کوشش کنید که از همه هدایات کتاب تورات پیروی نمائید و از هیچیک اوامر آن غفلت نوزید.<sup>۷</sup> با مردمی که در بین شما باقی مانده‌اند آمیزش نداشته باشید، حتی نام خدایان شان را هم بزبان نیاورید. بنام خدایان شان قسم نخورید و آن‌ها را پرستش نکنید.<sup>۸</sup> بلکه مثلیکه تا به حال کرده‌اید، از ارشادات خداوند همیشه پیروی نمائید.

<sup>۳۰</sup> وقتی فینحاس کاهن و موسفیدان قوم و سرکردگان خانواده‌های اسرائیل که با او بودند، سخنان مردم رؤیین و جاد و مَنَسّی را شنیدند، همگی قانع شدند.<sup>۳۱</sup> و فینحاس پسر اَلعازار کاهن به مردم رؤیین و جاد و مَنَسّی گفت: «حالا به یقین می‌دانم که خداوند در بین شما حاضر است. و شما از او نافرمانی نکرده‌اید. بنابراین، شما همه قوم اسرائیل را از جزای خداوندی نجات دادید.»

<sup>۳۲</sup> بعد فینحاس پسر اَلعازار کاهن و سرکردگان قوم از مردم رؤیین، جاد و مَنَسّی در جلعاد خداحافظی کرده پیش قوم اسرائیل برگشتند و همه چیز را برای شان گزارش دادند.<sup>۳۳</sup> این خبر مردم اسرائیل را راضی و خشنود ساخت. و همگی خدا را شکر کردند و ثنا فرستادند و دیگر حرفی از جنگ نزدند که برونند آن سرزمین را که قبایل رؤیین و جاد و مَنَسّی در آن زندگی می‌کردند، از بین ببرند.<sup>۳۴</sup> و مردم رؤیین



## تجدید پیمان در شهر شکیم

# ۲۴

بعد یوشع تمام قبایل اسرائیل را با موسفیدان، سرکردگان، قاضیان و مأمورین شان در شکیم فراخواند. آن‌ها آمدند و به پیشگاه خدا حاضر شدند. <sup>۲</sup> یوشع به آن‌ها گفت: «خداوند، خدای بنی اسرائیل چنین می‌فرماید: سالها پیش اجداد شما در آن طرف دریای فرات زندگی می‌کردند و خدایان بیگانه را می‌پرستیدند. یکی از اجداد تان، طارح پدر ابراهیم و ناحور بود. <sup>۳</sup> بعد جد تان، ابراهیم را از سرزمین آنطرف دریای فرات به سراسر کنعان هدایت نمودم. اولادهٔ او را زیاد کردم و اسحاق را به او دادم. <sup>۴</sup> به اسحاق یعقوب و عیسو را دادم. کوهستان سعیر را به عیسو بخشیدم، اما یعقوب و فرزندانش به مصر رفتند. <sup>۵</sup> بعد من موسی و هارون را فرستادم و بلاهائی بر سر مصر آوردم و اجداد شما را از آنجا خارج کردم. <sup>۶</sup> وقتی آن‌ها را از مصر بیرون آوردم، مصریان با عراده‌های جنگی و عساکر اسپ سوار، اجداد تان را تعقیب کردند. و چون اجداد تان به بحیرهٔ احمر رسیدند <sup>۷</sup> پیش من برای کمک زاری نمودند. من تاریکی را بین آن‌ها و مردم مصر حایل کردم و بحیرهٔ احمر غرش‌کنان بر سر شان آمد و همه را غرق کرد. و آنچه را که من بر سر مصریان آوردم شما به چشم خود دیدید. و شما یک مدت طولانی در بیابان زندگی کردید. <sup>۸</sup> بعد شما را به کشور اموریان که در شرق دریای اُردن بود،

<sup>۹</sup> و اقوام بزرگ و نیرومند را از سر راه تان بیرون راند و هیچ قومی نتوانست شما را مغلوب سازد. <sup>۱۰</sup> هرکدام تان می‌تواند یک هزار نفر را بگریزند، زیرا خداوند، خدای تان قراریکه وعده داد، برای شما جنگ می‌کند. <sup>۱۱</sup> پس سعی کنید که به خداوند، خدای خود محبت داشته باشید. <sup>۱۲</sup> و اگر از او رو برگردانید و با اقوامی که باقی مانده اند نزدیکی کنید و از آن‌ها زن بگیرید و به آن‌ها زن بدهید، <sup>۱۳</sup> پس باید بدانید که خداوند، خدای تان آن‌ها را بیرون نمی‌راند، بلکه آن‌ها برای تان دام و درد سر و خار چشم می‌شوند. و آنقدر دوام خواهند کرد تا همهٔ تان در این سرزمینی خوبی که خداوند به شما داده است، هلاک شوید.

<sup>۱۴</sup> حالا وقت مرگ من رسیده است و شما از جان و دل یقین دارید که خداوند، خدای تان همه چیزهای خوبی را که وعده فرموده بود، به شما داد. به هر یک از وعده‌های خود وفا کرد و هیچکدام وعدهٔ خود را ناتمام نگذاشت. <sup>۱۵</sup> اما با آنکه همه وعده‌های خود را عملی کرد، اگر از فرمان او سرپیچی نمائید، چنان بلاهائی بر سر تان خواهد آورد که همهٔ تان از این سرزمینی که خداوند به شما داده است، بکلی نابود شوید. <sup>۱۶</sup> اگر شما پیمانی را که خداوند، خدای تان با شما بسته است، بشکنید و اوامر او را بجا نیاورده خدایان بیگانه را پرستش کنید، آنگاه غضب خداوند بر شما افروخته می‌شود و از آن سرزمینی که به شما داده است نیست و نابود می‌شوید.»

اما من و خانواده ام بندگی خداوند را می‌نمائیم.»

۱۶ آنگاه همهٔ مردم جواب دادند: «ما هرگز نمی‌خواهیم خداوند را ترک کنیم و خدایان بیگانه را پرستش نمائیم. ۱۷ زیرا خداوند، ما و پدران ما را از مصر که در آنجا در غلامی بسر می‌بردیم، بیرون آورد. و آنهمه معجزات را در برابر چشمان ما نشان داد. و به هر جایی که رفتیم و از بین همه مردمی که عبور کردیم، حافظ و نگهبان ما بود. ۱۸ و وقتی که به این سرزمین آمدیم خداوند، اموریان را که در اینجا زندگی می‌کردند، بیرون راند. بر علاوه چون خداوند، خدای ما است، ما او را پرستش می‌کنیم.»

۱۹ یوشع به مردم گفت: «اما ممکن است شما نتوانید بندگی خداوند را بکنید، در آنصورت چون او خدای مقدس و غیور و حسود است، خطاها و گناهان تانرا نمی‌بخشد. ۲۰ و اگر خداوند را ترک کنید و خدایان بیگانه را پرستید، او از شما رو می‌گرداند و شما را جزا می‌دهد. باوجود خوبیهائی که قبلاً در حق شما کرده است، بازهم شما را از بین می‌برد.» ۲۱ مردم به یوشع گفتند: «نی، ما خداوند را می‌پرستیم.» ۲۲ آنگاه یوشع به آن‌ها گفت: «خود تان شاهد باشید که خداوند را برای پرستش اختیار کردید.» آن‌ها جواب دادند: «بلی، ما شاهد هستیم.» ۲۳ یوشع گفت: «پس خدایان بیگانه را که با خود دارید، ترک کنید و دل‌های تانرا مایل به خداوند، خدای اسرائیل بسازید.» ۲۴ مردم به یوشع گفتند: «ما خداوند،

آوردیم. آن‌ها با شما جنگ کردند و من شما را بر آن‌ها غالب ساختم و همهٔ آن‌ها را از بین بردم. ۹ بعد بالاق پسر صفور، پادشاه موآب به جنگ بنی اسرائیل آمد و بلعام پسر بعور را دعوت کرد که شما را دشنام بدهد. ۱۰ اما من حرف بلعام را گوش نکردم. پس من شما را برکت داده و به این ترتیب، شما را از دست او نجات دادم. ۱۱ شما از دریای اُردن عبور کردید و به اریحا رفتید. مردم اریحا مثل اُموریان، فرزیان، کنعانیان، جتیان، جرجاشیان، حویان و یبوسیان با شما جنگیدند، اما من شما را بر همهٔ آن‌ها پیروز ساختم. ۱۲ زنبور را به آنجا فرستادم و ایشان را و دو پادشاه اموریان را از پیش روی شما راندم، اما نه به شمشیر و نه به کمان شما. ۱۳ و به شما زمینی را دادم، که شما در آن زحمت نکشیده بودید، شهرهائی را بخشیدم؛ که شما آباد نکرده بودید. شما در آنجا‌ها زندگی نمودید، انگور را از تاک و زیتون را از درختهائی خوردید که خود شما نکاشته بودید.

۱۴ پس حالا از خداوند بترسید و با اخلاص و وفاداری بندگی او را بکنید. خدایانی را که پدران تان در آن طرف دریای فرات و در مصر می‌پرستیدند، فراموش کنید و تنها خداوند را پرستید. ۱۵ اگر نمی‌خواهید خداوند را پرستش کنید، پس همین حالا تصمیم بگیرید که چه کسی را باید پرستش نمائید. خدایانی را که پدران تان در آن طرف دریای فرات می‌پرستیدند یا خدایانی اموریان را که فعلاً در سرزمین شان زندگی می‌کنید؟

خدای خود را می پرستیم و از او امر او اطاعت می کنیم.»<sup>۲۵</sup> پس یوشع در همان روز با مردم پیمانی بست و در همانجا، در شکیم رسوم و قوانینی برای شان وضع کرد.<sup>۲۶</sup> و همه آن ها را در کتاب شریعت خدا نوشت. بعد سنگ بزرگی را گرفت و در زیر درخت بلوط، در عبادتگاه خداوند قرار داد.<sup>۲۷</sup> و یوشع خطاب به مردم کرده گفت: «این سنگ شاهد ما باشد، زیرا همه سخنانی را که خداوند به ما گفت، شنید. بنابراین، این سنگ شاهد است و شما را از نافرمانی در برابر خداوند، خدای تان باز می دارد.»<sup>۲۸</sup> آنگاه یوشع مردم را مرخص کرد و همگی به وطن خود برگشتند.

### مرگ یوشع و اِلیازار

<sup>۲۹</sup> پس از مدتی یوشع پسر نون، خدمتگار خداوند به عمر یکصد و ده

<sup>۳۰</sup> و او را در ملک خودش در تِمَنه سارح که در کوهستان افرایم، در شمال کوه جاعش است، بخاک سپردند.

<sup>۳۱</sup> و اسرائیل تا که یوشع زنده بود و هم بعد از مرگ او تا که سرکردگان شان زنده بودند و همه چیزهائی را که خداوند برای قوم اسرائیل کرده بود، دیدند و بندگی خداوند را بجا آوردند.

<sup>۳۲</sup> استخوانهای یوسف را که مردم اسرائیل از مصر آورده بودند، در شکیم، در جائیکه یعقوب از پسران حمور به قیمت یکصد سکه نقره خریده بود، دفن کردند. و آنجا ملکیت اولادۀ یوسف شد.

<sup>۳۳</sup> و اِلیازار پسر هارون هم مُرد و در جعبه، در کوهستان افرایم، در شهریکه به پسرش فینحاس تعلق داشت، به خاک سپرده شد.

